

تناقض لا ینحل طبقه حاکم بر ایران

برای طبقه حاکم بر ایران، حکومت کردن به شیوه گذشته ناممکن شده است. شکست سیاست‌های پیشین، بحران‌های متعدد و بن‌بست‌هایی که رژیم در عرصه‌های مختلف با آنها روبروست، این واقعیت را به وضوح بازتاب می‌دهند.

مهمترین فراکسیون‌های هیات حاکمه نیز دریافته‌اند که در شرایط نارضایتی توده‌ای از وضع موجود، بحران‌های داخلی و خارجی، تحولات اوضاع سیاسی به‌ویژه در خاورمیانه، نمی‌توان با ادامه سیاست‌های گذشته، موجودیت رژیم را حفظ کرد. جریان‌ات وابسته به اصلاح‌طلبان حکومتی و گرایش‌ات نزدیک به رفسنجانی که حسن روحانی نیز از نمونه آن‌هاست، این را آشکارا ابراز کرده‌اند. حتا بخشی از جریان اصول‌گرا موسوم به فراکسیون "رهروان ولایت" که در راس آن، رئیس مجلس ارتجاع اسلامی قرار گرفته، به صف حامیان روحانی پیوسته‌است که سیاست‌های دیگری را برای نجات رژیم در دستور کار قرار داده‌است. گرچه سیاست‌های گذشته طبقه حاکم همه با شکست همراه بوده‌است و این طبقه نمی‌تواند زیر فشار تضادها و بحران‌های موجود به شیوه‌های پیشین حکومت کند، اما این نیز واقعیتی‌ست که توده‌های وسیع مردم ایران هم به‌رغم نارضایتی عمیق‌شان از وضع موجود، هنوز به آن مرحله نرسیده‌اند که توان برانداختن نظم موجود را داشته باشند.

این که به رغم نارضایتی اکثریت بزرگ مردم ایران از ادامه حیات جمهوری اسلامی و نیز مستثنا از خواست واقعی فراکسیون‌های قدرتمند و با نفوذ هیات حاکمه، که سال‌ها بر تداوم برخی سیاست‌ها، به‌ویژه بر سر نزاع هسته‌ای و بحران‌های بین‌المللی اصرار داشتند، روحانی در راس دستگاه اجرائی جمهوری اسلامی قرار می‌گیرد، برآیند این شرایط است.

گرچه حسن روحانی هیچ راه حلی اساسی برای غلبه بر تضادها و بحران‌های عمیق جمهوری اسلامی ندارد و اصولاً نمی‌تواند داشته باشد، چرا که آن‌ها محصول اقتصاد سرمایه‌داری، سیاست‌های اقتصادی رژیم و خصلت دینی

در صفحه ۲

خلاصه ای از اطلاعیه های سازمان

در صفحه ۱۱

ضرورت مبارزه مستقل کارگری و خنثاسازی سناریوی انجماد دستمزدها

موضوع حداقل دستمزدهای کارگری در سال ۹۳، چند هفته‌ای است که در رسانه‌ها و مطبوعات دولتی مطرح شده است. این رسانه‌ها از قول مقامات دولتی و اعضای تشکل‌های کارگری وابسته به حکومت، در حالی که به فاصله فاحش دستمزدها و میزان تورم اعتراف می‌کنند، به‌طور تلویحی و مودیان‌های برای فرار سرمایه داران از افزایش حداقل دستمزد متناسب با نرخ تورم نیز زمینه سازی می‌کنند. آن‌ها در حالی که از ایجاد "تغییرات اساسی" در "روند افزایش حداقل دستمزدها" سخن می‌گویند، در عین حال چنین وعده می‌دهند که در جلسات شورای عالی کار که بدین منظور تشکیل شود، تقویت "قدرت خرید و معیشت" کارگران را پی‌گیری خواهند کرد.

در بحث‌های مربوط به تعیین حداقل دستمزد، در حالی که از ضرورت افزایش حداقل دستمزد بر پایه نرخ تورم واقعی هیچ‌گونه سخنی در میان نیست، اما این موضوع که دولت باید فاصله دستمزد و تورم را با بسته‌های حمایتی و سبک کالاهای ضروری پر کند، در مطبوعات حکومتی به فراوانی مطرح شده است. هر جا که احیانا بحث افزایش حداقل دستمزد مطرح شده، بلافاصله این موضوع که افزایش حداقل دستمزد باعث افزایش قیمت‌ها و تورم می‌شود نیز به میان کشیده شده است. به عبارت دیگر

در صفحه ۳

زنان و "منشور حقوق شهروندی"

در صفحه ۵

گسترش اعتیاد و نعل وارونه جمهوری اسلامی در برخورد با این معضل اجتماعی

موضوع اعتیاد و گسترش روز افزون آن در جامعه هم اکنون به یکی از بحران‌های عمیق اجتماعی در ایران تبدیل شده است. تبعات اعتیاد و عوارض اجتماعی ناشی از آن، طبیعتاً تنها در محدوده همان افرادی که به دامن اعتیاد کشیده می‌شوند، باقی نخواهد ماند. وقتی یک فرد در جامعه گرفتار مصرف مواد مخدر می‌شود، در همان گام نخست مجموعه‌ای از افراد مرتبط با او از پدر و مادر گرفته تا خواهران و برادران، همسر و فرزندان او نیز به طور مستقیم با تبعات روانی و اجتماعی این پدیده در سطح جامعه و مناسبات اجتماعی حاصل از آن گرفتار می‌شوند و دقیقاً از همین زاویه است که پدیده اعتیاد و خطر گسترش روز افزون آن در سطوح مختلف جامعه، کل کشور را با یک بحران اجتماعی

در صفحه ۷

یادداشت‌های سیاسی

دفاع از کارگران اخراجی و زندانی دفاع از حق تشکل و اعتصاب است

در صفحه ۱۲

ضرورت جدایی دین از آموزش و مقابله با سیاست‌های دولت در مدارس

در صفحه ۱۰

تناقض لا ینحل طبقه حاکم بر ایران

دولت‌اند، اما وعده‌های او برای تغییر در برخی سیاست‌ها، به‌ویژه بر سر نزاع هسته‌ای و مناسبات بین‌المللی، هم می‌توانست برای طبقه سرمایه‌دار حاکم مفری برای تخفیف تضادها و بحران‌ها باشد و هم برای بخشی از توده ناآگاه، فقیر و بیکار و ایضا ناتوان از تغییر اوضاع، توهم چشم‌انداز بهبود اوضاع را بگشاید.

بر پایه این سیاست، نخستین عرصه‌ای که روحانی پس از در دست گرفتن زمام امور اجرایی، برای حل و فصل آن اقدام نمود، نزاع بر سر پرونده هسته‌ای بود. او توانست به رغم مخالفت گروه‌هایی از هیات حاکمه و برخی ارگان‌ها و نهادهای جمهوری اسلامی، به توافقاتی با قدرت‌های جهان بر سر این مسئله دست یابد و موضع خود را در برابر گروه‌های رقیب تقویت کند. اما این توافقات نمی‌توانست قطعی و نهایی گردد، مگر از طریق حل منازعات و اختلافات در سیاست خارجی که اساس سیاست روحانی نیز در همین مسئله است. چرا که بدون آن نمی‌تواند معضلات اقتصادی موجود را حتی تعدیل کند. پیشاپیش روشن بود که جمهوری اسلامی وقتی که به ناگزیر پذیرفته است با عقب‌نشینی بر سر نزاع هسته‌ای، در جهت حل آن اقدام کند، ضرورتاً باید عقب‌نشینی‌های بعدی را در عرصه سیاست خارجی پذیرا باشد. چون همان‌گونه که پیش از این اشاره شد، بن‌بست‌های سیاسی جمهوری اسلامی، امکان بازگشت از این مسیر را به آن نمی‌دهد. رویدادهای روزهای اخیر نیز به وضوح همین واقعیت را نشان می‌دهد. پس از قطع مذاکرات در پی تحریم‌های جدید آمریکا، در نیمه دوم دسامبر مذاکرات از سر گرفته شد، اما بدون نتیجه. علت آن در چه بود؟ چیزی در این مورد اعلام نشد، تا این که چند روز پیش ولایتی مشاور خامنه‌ای در امور بین‌الملل، اعلام کرد، بدون مذاکرات و توافقات دوجانبه با دولت‌های ذی‌نفع، معضلی حل نخواهد شد.

پوشیده نیست که جمهوری اسلامی نه با روسیه و چین مشکلی از این بابت دارد و نه حتی با کشورهای اروپایی. منظور او گشودن باب مذاکرات رسمی با دولت آمریکا برای حل مسائل مورد اختلاف بود. ولایتی در این گفتگوی تلویزیونی، ضمن این که همه را به حمایت از سیاست روحانی دعوت کرد، گفت: "اگر با تک تک این شش کشور به اقتضا، تعامل و مذاکره دو به دو نداشته باشیم، از روش درستی استفاده نکرده‌ایم. ما باید با کشورها، جداگانه صحبت کنیم، چرا که هر کدام از این کشورها، ویژگی و منافع خاص خودشان را دارند. اگر ما کاری کنیم که این شش کشور بر سر مخالفت ما به اشتراک نظر برسند، اشتباه کرده‌ایم."

بعید به نظر می‌رسد که وی بدون هماهنگی با خامنه‌ای، با این موضع‌گیری راه را برای پیشبرد سیاست روحانی در مذاکرات رسمی دو جانبه با دولت آمریکا بر سر مسائل مورد اختلاف، هموار کرده باشد.

از همین‌روست که نه تنها این اظهار نظر با

حفظ کند. او می‌گوید: "حفظ نظام جمهوری اسلامی بر عهده کسانی است که خدمتگزار برای خدا باشند، ولو این که در اقلیت باشند."

جنتی با این موضع‌گیری می‌خواهد بگوید که گرچه جناح رقیب اکنون زمام امور دستگاه اجرایی و ابتکار عمل در عرصه سیاست خارجی را در دست خود گرفته است، اما حفظ نظام برعهده گروه اندکی از دارودسته‌های طبقه حاکم، از قماش خود اوست که ارگان‌های سرکوب را در اختیار دارند. بعید است که او نداند، روحانی هم برای حفظ همین نظام تلاش می‌کند، اما دارودسته‌ای که وی وابسته به آن است، حتی به امثال روحانی نیز بی‌اعتمادند. او با این اظهار نظر، در عین حال، از هم گسیختگی درونی جمهوری اسلامی و نگرانی از سرنوشت آن را جار می‌زند، والا نیازی نبود که با چنین صراحتی وظیفه حفظ نظام را برعهده "اقلیت خدمتگزار خدا" قرار دهد، چیزی که به استثنای دو سال نخست پس از سرنگونی رژیم شاه، همواره وجود داشته و این "اقلیت خدمتگزار خدا" با زور سرنیزه، کشتار و سرکوب، جمهوری اسلامی را حفظ کرده است.

اینان حساب خود را با توده‌های مردم ایران از سال‌ها پیش تسویه کرده‌اند. عربده‌کشی‌های کنونی آن‌ها برای تسویه حساب‌های آتی جناحی و درونی‌ست. می‌دانند که پشت سر روحانی اتحاد گروه‌های وابسته به اصلاح‌طلبان حکومتی و رفسنجانی قرار گرفته است که بالاخره بر سر سیاست‌های داخلی کار به کشمکش و درگیری خواهد انجامید. لذا خود را برای این درگیری آماده می‌کنند. مصباح یزدی، سرکرده باند موسوم به پایداری نیز اخیراً در یک مصاحبه مطبوعاتی حتی خطوط جزئی‌تر برنامه درگیری‌های آتی را ترسیم نمود و از جمله گفت: "قطعاً در شعارهایی که در این دولت مطرح می‌شود، ابهاماتی‌ست که ما در سخنرانی‌هایمان به طور نرم، کم و بیش به آن‌ها پرداخته‌ایم... اما اگر کار به جایی رسید که پرده برداشته شد و معلوم شد که این تعابیر به دنبال مواجعه با ارزش‌های ریشه‌ای اسلامی است، ما هم ناچاریم که صریح‌تر با آن برخورد کنیم." وی افزود: "باید اول برخوردی که متقابل می‌شود، برخورد نرمی باشد تا معلوم شود و به جایی برسد که مطالب زیر پرده بیاید رو، آن وقت انسان صریحاً موضع می‌گیرد." یا صریح‌تر، آنگونه که تاکید می‌کند، او و دارودسته‌اش "شمشیر را از رو" می‌بندند.

این نیز واقعیتی است که در مجلس ارتجاع اسلامی هم به رغم این که فراکسیون اکثریت آن، از سیاست خارجی روحانی حمایت می‌کند، اما در همان حال، در سیاست داخلی، آن‌جایی که پای مسائل سیاسی و فرهنگی در میان می‌باشد، تقابل حاکم است. منازعاتی که بر سر وزاری آموزش و پرورش و علوم پیش آمد، یا سیاست وزارت ارشاد که همچنان ادامه دارد، نشان می‌دهد که گروه‌های رقیب به روحانی اجازه نخواهند داد که از چارچوبی که مورد نظرشان است فراتر رود. البته روحانی هم چیزی فراتر از این نمی‌خواهد که در محدوده‌ای امتیازاتی به گروه‌های متحد و پشتیبان خود از نمونه "اصلاح‌طلبان" بدهد و یا در محدوده‌ای فعالیت دمکراتیک و صنفی جریان‌ات بی‌خطر آزاد گذاشته شود. اما گروه‌های رقیب در همین

واکنش مخالف گروه‌های رقیب روحانی همراه نبود، بلکه بالعکس، در پی آن، سخنگوی کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس، بر آن مهر تایید زد و گفت: "این پیشنهاد می‌تواند نقش تأثیرگذاری بر روند مذاکرات داشته باشد." خامنه‌ای به علت نقشی که در گذشته در پیشبرد سیاست خارجی رژیم داشته و مخالفت‌هایی که در میان گروه‌های طرفدار او بر سر پیشبرد سیاست روحانی وجود دارد و نیز عواقب نامعلوم این سیاست و نزاع دسته‌بندی‌های درونی جمهوری اسلامی، اکنون در موقعیتی نیست که علناً بر سر چنین مسائلی موضع‌گیری کند. حرف او از دهان امثال ولایتی و رئیس کمیسیون امنیت ملی مجلس درمی‌آید. فعلاً ابتکار عمل در دست روحانی و دسته‌بندی‌های پشت سر اوست که شرایط داخلی و بین‌المللی، هر دو به نفع آن‌ها عمل می‌کند.

این مسئله که در عین حال به معنای تقویت موضع آن‌ها در عرصه داخلی و در درون هیات حاکمه است، موجب نگرانی جدی گروه‌های رقیب گردیده که از آن بیم دارند، نه فقط با حل منازعات بین‌المللی، منافع اقتصادی و سیاسی آن‌ها به خطر افتد، بلکه در عرصه سیاست‌های داخلی نیز به تغییراتی منجر شود که مغایر منافع و اعتقادات آن‌هاست.

از همین‌روست که آن‌ها از هم اکنون در هر کجا که قدرت در دست‌شان است، به‌ویژه در دستگاه قضائی، پلیس و سپاه، تمام توان خود را به خدمت گرفته‌اند، تا مانع از آن گردند که کمترین تغییری در اوضاع سیاسی جامعه و جو سیاسی و فرهنگی استبدادی حاکم رخ دهد. دستگاه قضائی جمهوری اسلامی در جهت پیشبرد این سیاست و نشان دادن این مسئله که توافقات در عرصه بین‌المللی نمی‌تواند تأثیر مهمی بر سیاست‌های داخلی داشته باشد، در طول چند ماه اخیر بر کمیت اعدام‌ها، افزوده است. رئیس قوه قضائیه تا جایی پیش رفته است که به زبانی همانند احمدی‌نژاد که مصوبات شورای امنیت را ورق‌پاره‌های بی‌ارزش می‌نامید، مصوبه مجمع عمومی سازمان ملل را در محکومیت اقدامات سرکوبگرانه و ضد انسانی جمهوری اسلامی، بی‌ارزش اعلام نمود و گفت: قوه قضائیه بی‌توجه به این مصوبات به کار خود ادامه می‌دهد. او در واکنش به این مصوبه افزود: "همان‌طور که قبلاً هم اعلام کرده‌ام، بسیاری از اشکالاتی که با ادعای نقض حقوق بشر مطرح می‌شود، از جمله مخالفت با اعدام، در واقع مخالفت با حکم اسلام است. زیرا قصاص نص قرآن کریم است. دستگاه قضائی به حرف‌های بی‌منطق و دروغ توجهی ندارد و با صلابت به کار خود ادامه می‌دهد... انتظار نابخشودنی است که بخواهند ما از اجرای مضمونی قرآن به دلیل تصویب یک قطعنامه دست بکشیم."

حرف وی روشن است. برای حفظ نظام اسلامی، وحشی‌گری اسلامی، اعدام‌های روزمره، بریدن دست‌پا، درآوردن چشم، بریدن گوش و دهها نمونه دیگر از وحشی‌گری‌های قرون وسطائی جمهوری اسلامی، به رغم مخالفت و اعتراض داخلی و بین‌المللی و هر تحولی در سیاست خارجی، ادامه خواهد یافت.

جنتی دبیر شورای نگهبان رژیم، به زبان دیگر همین خطر را دنبال می‌کند و می‌گوید، اقلیت ناچیز پاسدار این نظام، به هر قیمتی که شده باید آن را

ضرورت مبارزه مستقل کارگری و خنثاسازی سناریوی انجماد دستمزدها

سرمایه‌داران، دولت و عوامل آن‌ها در تشکل‌های به‌اصطلاح کارگری حکومتی، در تلاشی آرام و نسبتاً هماهنگ، سرگرم برنامه‌ریزی برای انجماد دستمزدها هستند و برای آن زمینه‌سازی می‌کنند. تردیدی در این مساله وجود ندارد که خواست قلبی طبقه سرمایه‌دار حاکم این است که استثمار کارگران را تا حد ممکن تشدید و حداکثر سود را کسب کند و در همین راستا مایل است حتی یک ریال یا یک درصد هم به حداقل دستمزد اضافه نشود. اما سرمایه‌داران می‌دانند که این شدنی نیست. علاوه بر سرمایه‌داران، هم دولت و امنیتی‌ترین وزیر آن یعنی وزیر کار و هم کارگزاران و جاسوسان آن‌ها در محیط‌های کارگری این را خوب می‌دانند که اجرای چنین سیاستی، اعتراضات و اعتصابات وسیع و گسترده کارگران را در پی خواهد داشت. آن‌ها از طریق شاخک‌های حسی خود در میان کارگران، از این موضوع با خبرند که تراکم بیش از پیش فشارهای اقتصادی و معیشتی، از حد تحمل کارگران فراتر رفته است و هر گونه افزایش فشار در این زمینه، کاسه صبر کارگران را لبریز نموده و انفجارات غیرقابل مهارتی را در پی خواهد داشت. لذاست که به‌رغم میل قلبی و باطنی، اما عقل به آن‌ها حکم می‌کند، روش‌ها و مکانیزم‌های دیگری را جستجو کنند. در همین رابطه است که علی‌ریبی وزیر کار جمهوری اسلامی، سناریو جدیدی را طراحی نموده تا به ادعای خود، هم "تورم در دستمزد کارگران پوشش داده شود" و هم به سرمایه‌داران و کارفرمایان لطمه‌ای وارد نشود! وی در گزارشی که به حسن روحانی داده است، پیرامون "سازوکار جدید" تعیین دستمزدها چنین می‌گوید: "در مکانیزم جدید تعیین دستمزد علاوه بر افزایش ۲۰ درصدی رقم نقدی دستمزدها برای جلوگیری از تأثیر بار تورمی فاصله دستمزد و تورم، در حدود ۲۵ درصد از رقم افزایش دستمزد را به صورت غیرنقدی با همکاری بانک توسعه تعاون از طریق ارائه کارت هوشمند به کارگران پرداخت می‌کنیم و با ۱۰ هزار فروشگاه زنجیره‌ای در سراسر کشور به این کارت‌ها خدمات رسانی می‌شود".

ببینیم این نقشه و مکانیزم وزیر کار که به آرامی اما در سطح نسبتاً وسیعی توسط کارگزاران رژیم منجمله برخی اعضای تشکل‌های کارگری وابسته به حکومت تبلیغ و از آن به عنوان طرحی که موجب تقویت قدرت خرید و معیشت کارگران است، یاد می‌شود، چیست و تا چه حد کارساز است؟

دولت چه کالاهایی را به چه مقدار و چه قیمت قرار است در اختیار کارگران قرار دهد. ثانیاً هیچ تضمینی وجود ندارد که کارگران با کارت هوشمند وزیر کار بتوانند کالاهای مورد نظر خود را تأمین کنند. ثالثاً به فرض مشخص شدن یک سری کالاهای ضروری کارگران، باز هم هیچ‌گونه تضمینی وجود ندارد که این کالاها همیشه و یا هنگام نیاز کارگران در دسترس آن‌ها قرار بگیرد. در چنین حالتی، کارگر نه می‌تواند با کارت هوشمند وزیر کار، کالاهای ضروری و مورد نیاز خود را تأمین کند و نه می‌تواند فروشگاه مربوطه را به ارائه کالاهای مورد نیاز خویش ملزم سازد. کارگر که دستش به جانی بند نیست، در نهایت مجبور می‌شود با کارت هوشمند وزیر کار، هر کالا و جنس بنگلی را که در فروشگاه‌های زنجیره‌ای سرمایه‌داران عرضه می‌شود خریداری کند! حال آن‌که در مورد افزایش حداقل دستمزد مساله به این صورت نیست و کارگر با چنین محدودیت‌هایی روبرو نیست، چرا که پس از افزایش و تعیین حداقل دستمزد، سرمایه‌دار موظف است هر ماهه، بر آن پایه دستمزد کارگر را بپردازد. چنانچه بخواهد خللی در این زمینه ایجاد کند، فرضاً دستمزد را نپردازد و یا به طور ناقص بپردازد، کارگر فوراً می‌تواند اعتراض کند و تمام دستمزد خود را که سرمایه‌دار قانوناً مقید و ملزم به پرداخت آن شده است، مطالبه کند!

اما موضوع مهم‌تر این است که کالاهای مصرفی که قرار است وزیر کار از طریق فروشگاه‌های زنجیره‌ای در اختیار کارگران قرار دهد، تنها یک بخش از نیازهای ضروری کارگران را تشکیل می‌دهد و نه همه نیازهای ضروری را! به فرض آن‌که کارت‌های هوشمند وزیر کار کالاهای مصرفی کارگران را تأمین کند، اما هزینه‌های دیگر کارگران از کجا باید تأمین شود؟ هزینه مسکن، هزینه بهداشت و درمان، ایاب و ذهاب و تحصیل و امثال آن را کارگر چگونه باید تأمین کند؟ با ۲۰ درصد افزایش حداقل دستمزد پیشنهادی وزیر کار، کارگر چگونه قادر است تورم بالای ۶۰ درصد را جبران کند؟

روشن است که سناریوی وزیر کار و "سازوکار" وی برای تعیین حداقل دستمزد نه فقط نمی‌تواند فاصله مزد و تورم را پر کند و یا نیازهای ضروری یک خانوار کارگری را تأمین نماید، بلکه این سناریو اساساً زمینه‌سازی برای منجمد کردن دستمزدهای کارگری است و نمی‌تواند مورد اعتراض کارگران نباشد. پیشنهاد علی‌ریبی در اساس فرمول محیلانه‌ای است برای دور زدن قانون کار و بند ۴۱ آن که کارفرما را موظف می‌سازد میزان حداقل دستمزد کارگر را بر پایه نرخ تورمی که از

طرف بانک مرکزی اعلام می‌شود و به اندازه‌ای که زندگی یک خانواده کارگری ۵ نفره را تأمین کند، افزایش دهد. طرح سخاوتمندانه وزیر کار اما سرمایه‌داران را از قید و بند قانون کار رها می‌سازد تا آن‌ها نیز با فراغ بال بیشتر، سودهای بیشتری را نصیب خویش سازند. بنابراین طرح وزیر سرمایه‌داران نه فقط کارساز و تأمین‌کننده تمام نیازهای یک خانواده کارگری نیست، بلکه طرحی است که اساساً متضمن سود و منافع سرمایه‌داران است.

رسانه‌های دولتی و کارشناسان بورژوازی اقتصادی که جملگی از منافع طبقه سرمایه‌دار حاکم دفاع می‌کنند، در توجیه سیاست ضد کارگری عدم افزایش حداقل دستمزد متناسب با نرخ تورم واقعی، مدام بهانه می‌آورند که افزایش حداقل دستمزد منجر به گرانی و تورم می‌شود. اینان ادعا می‌کنند به هر نسبت و با درصدی که دستمزدها افزایش پیدا کند قیمت کالاها و نرخ تورم نیز به همان نسبت افزایش پیدا می‌کند که این البته یک دروغ است و تحریف بزرگ. هر چند خود سرمایه‌داران نیز بر این دروغ و تحریف آگاهند، اما مدام چنین مهملاتی به ویژه در آستانه افزایش حداقل دستمزدها، توسط آن‌ها و نمایندگان فکری رنگارنگشان تکرار می‌شود. گرچه شماره‌های پیشین نشریه کار از جمله کار شماره ۵۹۳ مقاله "دستمزدهای کارگری و دعاوی بی‌پایه سرمایه‌داران" بی‌ربطی ادعای سرمایه‌داران و تئوری‌پردازان آن‌ها را اثبات و راز دروغ بزرگشان را فاش ساخته است، اما در این جا نیز به اختصار به این موضوع و به علت اصلی مخالفت آن‌ها با افزایش دستمزد اشاره می‌کنیم.

ابتدا ببینیم دستمزد که سرمایه‌دار این همه نسبت به افزایش آن حساس و با آن مخالفت می‌کند چیست؟

دستمزد عبارت است از پولی که سرمایه‌دار در ازای خرید نیروی کار کارگر به وی می‌پردازد. دستمزد در واقع قیمت نیروی کار و معادل مخارج تولید آن است. مخارج تولید نیروی کار عبارت است از هزینه‌های لازم برای تولید و حفظ کارآئی نیروی کار و یا توانائی انجام کار به وسیله کارگر (اعم از مخارج وسایل معیشتی یا آموزشی و فرهنگی، یعنی کل هزینه‌های تولید برای نگهداری و تولید مجدد کارگر به مثابه موجود زنده و به مثابه درجه کاردانی و مهارت). نیروی کار که توسط سرمایه‌دار خریده و در جریان تولید مصرف می‌شود، سرمایه متغیر نامیده می‌شود. بخش دیگر هزینه تولید، مربوط به مواد خام، فرسودگی ماشین‌آلات، ساختمان، برق و امثال آن است که اصطلاحاً به آن سرمایه ثابت می‌گویند. تمام آنچه که به آن سرمایه ثابت گفته می‌شود و در جریان تولید کالا وارد و مصرف می‌شوند، ارزش خود را به کالای جدید انتقال می‌دهند. نیروی کار نیز مانند هر کالای دیگری دارای ارزشی است که به وسیله

ضرورت مبارزه مستقل کارگری و ختناسازی سناریوی انجماد دستمزدها

کار اجتماعی لازم برای تولید و باز تولید آن تعیین می‌شود. اما خاصیت منحصر به فرد این کالا (نیروی کار) این است که مصرف آن در جریان تولید، سرچشمه ارزش جدیدی می‌شود که بالاتر و بیشتر از ارزش خود (نیروی کار) است. این همان ارزش اضافی است که سرمایه‌دار آن را تصاحب می‌کند و در واقع همان سودی است که سرمایه‌دار بر سرمایه خود اضافه و آن را انباشت می‌کند. این جا در واقع تبادل بین کارگر و سرمایه‌دار، تبادل کالاهای هم ارزش نیست. سرمایه‌دار تنها بخشی از ارزش جدیدی را که نیروی کار آفریده است به عنوان دستمزد به کارگر می‌پردازد و مابقی آن را به جیب خود می‌ریزد. روشن است که هر چقدر هزینه خرید نیروی کار کمتر باشد و هر چقدر مخارج تولید نیروی کار کمتر باشد، ارزش اضافی و سود سرمایه‌دار بیشتر است. به عبارت دیگر دستمزد کارگر و سود سرمایه‌دار رابطه‌ای معکوس با یکدیگر دارند. به نسبتی که دستمزد افزایش پیدا کند، سود سرمایه‌دار کمتر می‌شود و بالعکس!

بنابر این اگر سرمایه‌دار بخواهد دستمزد کارگر را زیاد کند، راهی ندارد جز آن که بخشی از ارزش اضافی را به کارگر پس بدهد و اندکی از سود خود بکاهد. افزایش دستمزد تنها موجب کاهش سود سرمایه‌دار می‌شود و هیچ ربطی به افزایش تورم و افزایش قیمت کالاها ندارد. کنه مسأله اما این است که سرمایه‌دار حاضر نیست از سود خو بزند و دستمزد را اضافه کند. برعکس او همواره می‌کوشد از دستمزد کارگر بکاهد و بر سود خویش بیفزاید. این است راز اصلی مخالفت سرمایه‌داران با افزایش دستمزدها و راز تمام تئوری‌پردازی‌های پوچ نمایندگان فکری و سخنگویان آن‌ها. این ادعا که افزایش دستمزد، موجب افزایش قیمت کالاها می‌شود نیز مطلقاً حرف بی‌پایه‌ایست و هر کس این را می‌داند که بهای کالا، به حسب ارزش کار اجتماعاً لازمی که صرف آن شده است تعیین می‌شود و نه بر مبنای کم و زیاد شدن دستمزد. سرمایه‌داران حاکم و سخنگویان ریزودرشت آن‌ها ادعا می‌کنند به نسبتی که حداقل دستمزدها افزایش پیدا کند، تورم هم افزایش پیدا می‌کند. اما آن‌ها نمی‌گویند که حداقل دستمزد سال ۹۲ طبق مصوبه شورای عالی کار ۲۵ درصد افزایش یافت، اما چرا تورم طبق آمار و منابع رسمی بیش از ۴۰ درصد افزایش یافته است؟ حال آن‌که طبق نظریه فوق، تورم هم باید ۲۵ درصد افزایش پیدا می‌کرد. در دوران جنگ ایران و عراق، سال‌های ۵۹ الی ۶۳، مدت ۵ سال دستمزدهای کارگری حتی یک ریال یا یک درصد هم اضافه نشد، اما طبق آمارهای رسمی، تورم در این سال‌ها از ۴/۱۰ الی ۵/۲۳ درصد افزایش یافت. سال‌های ۶۴ و ۶۵ نیز علی‌رغم ثابت ماندن دستمزدها، تورم تا ۷/۲۳ درصد افزایش یافت و بالاخره در سال‌های ۶۷ و ۶۸ نیز که ایضا هیچ درصدی بر دستمزدها اضافه

نشد، رقم تورم به ۲۸/۹ رسید. بنابر این، استدلال‌های نخ‌نمای سرمایه‌داران و کارگزاران رنگارنگ آن‌ها، بی‌پایه‌تر از آن است که بتواند موضوع عدم افزایش حداقل دستمزد را توجیه و آن را بر کارگران ایران تحمیل کند. کارگران ایران که چند برابر زیر خط فقر و در بدترین شرایط اقتصادی و معیشتی بسر می‌برند، خواهان افزایش دستمزد به بالای خط فقر هستند. سرمایه‌داران و وزیر کار آن‌ها برای ۲۰ درصد افزایش حداقل دستمزد برنامه‌ریزی کرده‌اند این در حالی‌ست که قیمت تمام کالاها و خدمات مورد نیاز کارگران دو سه برابر این رقم افزایش یافته است. قیمت قند و شکر و گوشت و برنج بیش از ۴۰ درصد، روغن ۴۵ درصد، برنج ۷۱ درصد، سبزی‌های تازه ۸۵ درصد و میوه‌جات بیش از ۷۹ درصد افزایش یافته است. نرخ تورم بالای ۶۰ درصد است. البته دولت و بانک مرکزی آن با رقم‌سازی‌های همیشگی، نرخ تورم را کمتر از رقم واقعی و حدود ۴۴ درصد اعلام نموده‌اند. دولت در عین حال درصد آن است که با رقم‌سازی‌های جدید، نرخ تورم را در اسفندماه و روزهای پایانی سال و مقطع تعیین حداقل دستمزدها، از این هم پایین‌تر بکشاند. شورای عالی کار رژیم چنانچه بر پایه نرخ تورم واقعی بخواهد حداقل دستمزد سال ۹۳ را تعیین کند، باید دستمزد های حداقل کنونی را حدود ۷۰ درصد افزایش دهد. اگر بر طبق ارقام ادعای نرخ تورم و در چارچوب قوانین مصوب و رسمی رژیم بخواهد با مسأله حداقل دستمزدهای کارگری برخورد کند، باید میزان حداقل دستمزد سال ۹۳ را ۵۰ درصد (۴۴ درصد نرخ تورم و ۶ درصد بدهی دولت به کارگران از سال ۹۲) افزایش دهد.

اما واقعیت این است که حتی این حدا از افزایش حداقل دستمزد نیز هنوز تامین‌کننده نیازهای یک خانوار کارگری نیست و آن را از زیر خط فقر نجات نمی‌دهد. این وضعیت دردناکی است که طبقه سرمایه‌دار آن را بر کارگران ایران تحمیل کرده است. حداقل دستمزد در طی دو دهه گذشته، نه بر پایه نرخ تورم واقعی، بلکه بر پایه ارقام ساختگی و بسیار پایین‌تر از آن تعیین شده است. فاصله دستمزد کارگران و هزینه‌های زندگی پیوسته زیادت‌ر شده و کارگران مدام فقیر و فقیرتر شده‌اند. فشارهای اقتصادی و معیشتی

اکنون از حد تحمل کارگران فراتر رفته و دیگر نمی‌خواهند زیر خط فقر زندگی کنند. هزینه‌های زندگی فوق‌العاده افزایش یافته به نحوی که دو میلیون و ۵۰۰ هزار تومان دستمزد ماهانه، مبلغ حداقلی‌ست که کارگر شاید با آن بتواند ولو با مشکلات و کمبودهای متعدد، زندگی بخور و نمیری را در حد خط فقر بگذراند. دو میلیون تومان، رقمی‌ست که بر پایه محاسبه مخارج ضروری، از سوی فعالان کارگری و بسیاری از کارگران در سال گذشته مطرح شد. اما طی یک سال اخیر میزان خط فقر نیز افزایش یافته است. روزنامه شرق سه شنبه ۱۰ دی، در مورد خط فقر از زبان یک استاد دانشگاه چنین فاش ساخت؛ درحالی که خط فقر سال ۹۰ حدود یک میلیون و ۷۰۰ هزار تومان برآورد می‌شد، برحسب نرخ های تورم خط فقر یک خانواده ۵ نفره در تهران برای سال ۹۲ به رقم ۲ میلیون و ۵۰۰ هزار تومان رسیده است.

خواست افزایش حداقل دستمزد به بالای خط فقر که تا کنون بارها از سوی فعالان کارگری و بخش آگاه‌تر کارگران مطرح شده، خواست تمام کارگران ایران است. جنبش کارگری علی‌العموم و به طور خاص بخش آگاه‌تر و متشکل‌تر آن، خواستار افزایش حداقل دستمزد به بالای خط فقر است. ده‌ها حرکت اعتراضی و اعتصابات متعدد کارگری برای افزایش دستمزد، از جمله اعتصابات متعدد در پتروشیمی‌های بندر امام، اعتصابات در کشت‌و صنعت‌های هفت‌تپه و کارون شوشتر، اعتصابات کارگران پلی‌اکریل و اعتراض اخیر کارگران ایران خودرو گویای این واقعیت است که جنبش کارگری ایران می‌تواند و باید بیش از پیش حول این خواست عمومی کارگران بسیج شود و به مصاف با سرمایه‌داران و دولت آن‌ها برخیزد. افزایش دستمزد به بالای خط فقر، خواستی‌ست که برای همگان ملموس است و کسی نمی‌تواند مانع طرح آن از سوی کارگران و با مانع مبارزه کارگران برای تحقق آن شود. جنبش افزایش دستمزد می‌تواند و باید سراسری شود و گام‌های بزرگی به پیش بردارد. اتحاد و هماهنگی میان تشکل‌های کارگری و تشکل‌های فعالان کارگری حول این خواست عمومی کارگران، مبارزه مشترک حول این خواست و سراسری کردن مبارزه و از همه مهم‌تر سازماندهی مبارزه مستقل از تشکل‌های زرد حکومتی، از ضروریات پیشروی جنبش افزایش دستمزد و از ضروریات ختناسازی سناریوی سرمایه‌داران و کارگزاران آن‌ها برای جلوگیری از افزایش دستمزد با انجماد آن است. پیش بسوی اتحاد و مبارزه متشکل و مستقل برای افزایش حداقل دستمزد به بالای خط فقر!



زنان و "منشور حقوق شهروندی"

یکی از وعده‌های انتخاباتی حسن روحانی آن بود که حقوق شهروندی را احیا و تدوین کند، آن را به صورت یک لایحه درآورده و به تصویب مجلس شورای اسلامی برساند. طبق این وعده، روحانی در آذر ماه، هم‌زمان با گزارش ۱۰۰ روزه دولت خود، پیش‌نویس "منشور حقوق شهروندی" را نیز منتشر کرد.

این منشور ۲۱ صفحه‌ای، دارای یک پیشگفتار، ۳ فصل و ماده‌های مختلفی است. معاونت حقوقی ریاست جمهوری در اطلاعیه خود به تاریخ ۶ آذر ۱۳۹۲ آورده است، این "منشور" به مدت یک ماه برای اظهار نظر عموم ملت شریف ایران به ویژه صاحب‌نظران، اندیشمندان، دانشگاهیان، اساتید معظم حوزه‌های علمیه، نهادهای مدنی و... در معرض دید عموم قرار داده شده است.

زنان اصلاح طلب و لیبرال هم به منشور نقد دارند. حدود دو هفته بعد از انتشار منشور، جمعی از "فعالان زنان و کنشگران جامعه مدنی" نامه‌ای منتشر کرده و ضمن استقبال از انتشار این منشور، آن را "گامی مثبت و قابل اعتنا در راستای توجه به حقوق شهروندان ایران" دانسته، اما خواهان فرصت بیشتری برای مشارکت در تنظیم این "سند مهم و تأثیرگذار در زندگی و سرنوشت مردم" شدند.

از آن زمان تاکنون، گروه‌ها و افراد زیادی به بررسی و نقد این منشور نشسته و در مقالات و مصاحبه‌های گوناگون نظرات خود را نسبت به این منشور بیان کرده‌اند. به گزارش سایت مدرسه فمینیستی، در روز ۲۵ آذر ماه، نیز "بیش از ۵۰ تن از فعالان زنان" در مرکز مطالعات و تحقیقات زنان، نشست برگزار کردند. میزبان این نشست، منیرآمدی، مدیر مؤسسه، در ابتدا، هدف از این نشست را "بررسی و ارائه پیشنهاد از سوی حاضران در مورد بخش زنان منشور حقوق شهروندی" عنوان کرد. سپس، هر یک از حاضرین به طرح نظر و نقد خود پرداختند.

در مجموع نظرات شرکت‌کنندگان در این نشست را می‌توان چنین جمع‌بندی کرد:

کلی‌گویی و عدم تعریف شهروندی: "شهروندی" در این منشور تعریف نشده است و کلمه "شهروندی" شامل تمام ساکنین ایران، از جمله اتباع خارجی، نمی‌شود. شهروندی در این منشور، مرد مسلمان ایرانی است.

کمیودها و تضاد برخی از مواد منشور با قانون اساسی و سایر قوانین: حرف جدیدی در حوزه زنان ندارد و بلکه بیش‌تر تکرار برخی مواد و بندهای قانون اساسی است. در مواردی، قانون اساسی کنونی بهتر از برخی مفاد این منشور است. به عنوان مثال، در منشور درباره حق تجمع و اجتماعات که یکی از حقوق بنیادین شهروندان است، سکوت شده است، در صورتی که در اصل ۲۷ قانون اساسی این حق به رسمیت شناخته شده است. یا آن که در منشور از "تعیین

آزادانه اقامتگاه" صحبت شده است، اما طبق قوانین موجود، زن باید در محلی که شوهرش برای سکونت انتخاب کرده است، زندگی کند. یا در منشور آمده است که "همه شهروندان می‌توانند آزادانه ازدواج کنند"، اما طبق قوانین مدنی دختر بدون اجازه پدر نمی‌تواند ازدواج کند. تثبیت نابرابری‌ها و تبعیض‌ها: این منشور به حقوق زنان حتا در همان حدی که خود جمهوری اسلامی از زن تعریف کرده است، وفادار نمانده است.

عدم ارائه راهکار مناسب برای نظرخواهی و مشارکت مردم: فقط یک ماه برای نظرخواهی فرصت گذاشته شده است و آن هم از طریق ای-میل.

جایگاه منشور: جایگاه منشور و رابطه آن با قوانین موجود روشن نیست. به طور مثال، در مواردی که این منشور با قوانین در تضاد قرار می‌گیرد، آیا می‌تواند از حدود قوانین فراتر رود یا نه؟ مانند ماده‌ای که اشاره می‌کند، شهروندان ایرانی حق دارند از تابعیت ایران و آثار آن بهره‌مند شوند و دولت نمی‌تواند سلب تابعیت کند، در حالی که طبق قوانین موجود زن ایرانی در صورت ازدواج با یک مرد خارجی اگر قوانین کشور مرد اجازه دو تابعه بودن زن را ندهد، زن ملزم به ترک تابعیت ایرانی خود است.

در این نشست به مسایل دیگری نیز اشاره شد از جمله ادبیات مغشوش و ناروشن منشور، عدم پرداختن به نیازهای زنان، عدم پای‌بندی به میثاق‌های بین‌المللی مثل اعلامیه حقوق بشر که ایران نیز یکی از امضاکنندگان آن است، قرار گرفتن زنان در کنار کودکان و کهنسالان و... همین اندازه کافی‌ست تا متوجه شویم به نظر شرکت‌کنندگان در نشست، منشور روحانی، دچار مشکلات، تناقضات و کمبودهای جدی است.

شهروندی و حقوق شهروندی. اجازه دهید در ابتدا ببینیم، شهروندی و حقوق شهروندی چیست؟

"شهروندی" و "حقوق شهروندی" به مفهوم مدرن آن، واژه‌هایی هستند محصول یک دوران تاریخی معین. بورژوازی در دوران رشد و شکوفایی خود نیاز داشت محدودیت‌های شیوه‌های تولید ماقبل سرمایه‌داری، از جمله وابستگی نیروی کار به زمین و محدودیت‌های صنفی را در هم شکند تا کارگران قادر شوند به عنوان انسان‌هایی "آزاد" و "برابر" وارد بازار کار شده و نیروی کار خود را به سرمایه‌داران بفروشند. در نتیجه در دوران انقلابات بورژوازی و پس از آن این ایده که انسان‌ها فارغ از تعلقات نژادی، فرهنگی، طبقاتی، قومی و مذهبی با هم برابرند، یعنی برابری حقوقی شهروندی مطرح شد.

گرچه در ابتدا واژه شهروندی تمام افراد جامعه را دربر نمی‌گرفت و به طور مثال میزان ثروت، جنسیت و نژاد در بهره‌مندی افراد از حقوق

سیاسی نقش داشت، اما به مرور زمان و در جدالی سخت، برابری حقوقی تمام افراد جامعه به رسمیت شناخته شد. با وجود این برابری حقوقی سیاسی، تجربه ملموس و زندگی روزمره تمام انسان‌های این کره خاکی، نشان می‌دهد که تعلق طبقاتی و میزان ثروت از همان لحظه تولد، بر بهره‌مندی از امکانات و ثروت جامعه تأثیر می‌گذارد. از این‌روست که هنوز حتا در پیشرفته‌ترین کشورهای سرمایه‌داری به رغم برابری حقوقی، شاهد نابرابری‌های واقعی و متعدد "شهروندان" بر اثر تفاوت‌های طبقاتی، جنسیتی، نژادی و مذهبی هستیم. پس، واژه "شهروندی" آن پرده‌ایست که نابرابری‌های موجود و واقعی بر اثر این اختلافات را می‌پوشاند.

دولت اسلامی و منشور حقوق شهروندی. در ابتدا باید گفته شود، انتشار "منشور حقوق شهروندی" از سوی رئیس جمهور یک دولت دینی به ذات خود متناقض است. زیرا تلاش برای آشنی دادن حقوق متعلق به دوران مدرن با قوانین شرعی یک دولت دینی، می‌شود همین شیر بی پال و دم و اشکم، موسوم به "منشور حقوق شهروندی". در بند بند این منشور نیز شاهدیم که تمام برابری‌های حقوقی شهروندان به "تعالیم دین مبین اسلام"، "قانون اساسی"، "چارچوب قوانین و مقررات" موجود و حکم دادگاه‌های جمهوری اسلامی منوط و مشروط شده است.

"منشور حقوق شهروندی" روحانی بار دیگر ثابت می‌کند، در جمهوری اسلامی که نابرابری انسان‌ها بر اساس جنسیت و مذهب عین "برابری" اعلام می‌شود، به هیچ‌وجه نمی‌شود از "حقوق شهروندی" سخن گفت، حتا اگر کامل‌ترین "منشور حقوق شهروندی" تدوین شود. در پرتو همین تناقض است که زنان در این منشور در همان جایگاهی قرار می‌گیرند که تاکنون قرار داشتند: یعنی شهروندان درجه دو.

"فعالان زن" حاضر در نشست به خوبی می‌دانند که این منشور نمی‌تواند قانون اساسی جمهوری اسلامی و سایر قوانین مدنی را نقض کند؛ می‌دانند که این منشور هیچ‌گونه ضمانت اجرایی ندارد. آنان منشور "حقوق شهروندی" روحانی را به باد استهزا می‌گیرند و تنها نکته مثبت آن را "نظرخواهی" از "جامعه مدنی" می‌دانند. با وجود این، بخشی از آنان با تشکیل "کانون شهروندی زنان" "اصلاحیه‌ای بر منشور حقوق شهروندی" می‌نویسند و منتشر می‌کنند. اما خود نیز چندان فراتر از دولت روحانی نمی‌روند.

در ماده ۲ "اصلاحیه گروهی از زنان بر منشور حقوق شهروندی" می‌آید: "کلیه قوانین و مقررات و رویه‌هایی که زنان را به طور مستقیم یا غیر مستقیم مورد تبعیض قرار می‌دهد، می‌بایست مورد بازنگری قرار گیرد و قوانین و مقررات جدید و روزآمد با شرایط امروز زنان، با بهره گرفتن از زنان حقوق‌دان، کارشناسان حوزه زنان و نیز با توجه به اجتهاد مستمر، تدوین شود." [تأکید از ماست]

با خواندن این ماده، به رغم جمله‌پردازی‌های زیبا و برابری‌طلبانه بعدی، "کانون شهروندی زنان"

زنان و "منشور" حقوق شهروندی"

در واقعیت بر تمام حقوق زنان خط بطلان می‌کشند. زیرا وضع قوانین "با توجه به اجتهاد مستمر" نیز ثمره دیگری جز همان "منشور" روحانی به بار نخواهد آورد. اینان به این ترتیب در کنار رژیم و قوانینی قرار می‌گیرند که به بی‌حقوقی و تبعیضات متعدد رسمیت بخشیده‌اند؛ سرکوب و خشونت علیه زنان را به صحنه‌هایی روزمره تبدیل کرده‌اند؛ محدودیت‌ها و موانع گوناگونی بر سر راه تحصیل و اشتغال زنان قرار داده‌اند؛ تمام حقوق زنان در زمینه حق انتخاب پوشش، طلاق، سرپرستی کودکان، حق سفر، حق انتخاب مسکن و... را سلب کرده‌اند؛ همان قوانینی که بر مبنای "تعالیم اسلام" و "شرع" قرار دارند.

آنان مدعی‌اند که "تنها نکته مثبت این منشور، گزینه نظرخواهی از شهروندان است". جمهوری اسلامی که ۳۵ سال است برای پاسخگویی به مطالبات مردم از اعمال شدیدترین سرکوب‌ها ایجابی نکرده است، رژیمی دینی که مشروعیت خود را نه از مردم، بلکه از آسمان می‌گیرد و در رأس آن یک ولی فقیه قرار دارد، در کجا نشان داده است که به آرای مردم احترام می‌گذارد؟ مدعی‌اند که می‌تواند آگاهی‌بخش باشد. منشوری که سطح آن از مطالبات زنان بسیار پایین‌تر است، کدام نکته آموزنده را می‌تواند برای زنان برداشته باشد؟

اهداف اصلی- اگر "فعالان زنان" و "کنشگران جامعه مدنی" که چنین از انتشار منشور به وجد آمده‌اند، به خوبی می‌دانند که این منشور هیچ گونه تأثیر مثبتی بر زندگی اکثریت زنان نمی‌گذارد، پس هدف آنان از شرکت در سیرک "منشور حقوق شهروندی" روحانی چیست؟ "انتخاب" روحانی، امیدها و توهمات را برانگیخته است. دولت "تدبیر و امید" نیز می‌کوشد این امیدها و توهمات را تداوم بخشد. یکی از طرفداری‌هایی نیز که اندیشیده است، طرح "منشور حقوق شهروندی" است. طرحی که نه مبنای قانونی دارد، نه قدرت اجرایی، از سویی به جناح‌های درون و بیرون حکومتی امید می‌دهد به چانه‌زنی خود ادامه دهند تا شاید در آینده‌ای مبهم، سهمی از قدرت نیز نصیب آنان گردد و پست و مقامی در دولت روحانی بگیرند. از سوی دیگر می‌تواند به توهم پایه اجتماعی این دولت، یعنی بخشی از بورژوازی و خرده‌بورژوازی متوسط مرفه دامن بزند تا همچنان در انتظار تغییراتی به نفع خود باشند.

این "فعالان زنان" و "کنشگران جامعه مدنی" نیز که بخشی وابسته به جناح‌های حکومتی، و بخشی به ظاهر "مستقل" اما در واقع نظریه‌پرداز جناح‌های مختلف جمهوری اسلامی‌اند، در واقع هراسان از شکل‌گیری مبارزات مستقل زنان، به میدان آمده‌اند تا زنان را به امید دستیابی به مطالبات خود در "منشور حقوق شهروندی"، از پیگیری مستقل خواست‌هایشان بازدارند. نتیجه‌ی کار این زنانی که به دولت روحانی دخیل

بسته‌اند، خواسته یا ناخواسته آن است که انرژی مبارزاتی زنان را به هدر دهند، مانع آگاهی واقعی آنان شوند، از رشد و گسترش مبارزه زنان برای رسیدن به خواست‌هایشان جلوگیری کنند. چرا که اگر واقعا "فعال حقوق زنان" می‌بودند، به جای چشم دوختن به دست و دهان دولت روحانی، به آگاهی‌رسانی و سازماندهی زنان و دخترانی می‌پرداختند که در زندگی روزمره‌شان به اشکال مختلف در برابر جمهوری اسلامی و مزدورانش مقاومت و مبارزه می‌کنند.

این تصویر واقعی موقعیت زنان در جامعه ایران است: زنان در ایران از قوانین تبعیض‌آمیز متعدد در رنج‌اند؛ با فقر و بیکاری دست و پنجه نرم می‌کنند؛ گرفتار عواقب این فقر و بیکاری همچون اعتیاد و فحشا هستند؛ در معرض اشکال متعدد و بی‌شمار خشونت دولتی و غیردولتی قرار دارند؛ از بنیادی‌ترین حقوق خود محرومند؛

اما با وجود این، جمهوری اسلامی پس از ۳۵ سال و به رغم استفاده از تمام نیروی قهر خود علیه زنان - از وضع قوانین زن‌ستیز گرفته تا دستگیری، زندان و جریمه، از ارباب و استفاده از نیروی سرکوبگر خود گرفته تا تبلیغات ضد زن - هنوز نتوانسته حجاب مطلوب خود را به آنان تحمیل کند، نتوانسته آنان را از دانشگاه و محل کار به کنج خانه‌ها براند، نتوانسته آنان را از پیگیری خواست‌هایشان بازدارد. همین زنان مبارزند که با دیدن کوچکترین روزنه‌ای به پا می‌خیزند و اعتراض خود علیه این رژیم زن‌ستیز را فریاد می‌زنند. زیرا که چهره‌های متعدد رژیم از "مکتبی" گرفته تا "کارگزار سازندگی"، از "اصلاح‌طلب" گرفته تا "اصول‌گرا" و اکنون نیز "اعتدال‌گرا" را تجربه کرده‌اند و دریافته‌اند برای دستیابی به برابری و مطالبات خود تنها و تنها باید به نیرو و مبارزات خود متکی باشند.



به تبعیض، ستم و نابرابری علیه زنان باید پایان داده شود

زنان ستم‌دیده! مردم آزادیخواه!

ایران در زمره معدود کشورهای جهان است که در آن برابری حقوق زن و مرد آشکارا نفی و انکار شده است. تحت حاکمیت رژیم استبدادی و مذهبی جمهوری اسلامی زنان با بیرحمانه‌ترین تبعیض، نابرابری، ستم و سرکوب رو به رو هستند. به این تبعیض و بی حقوقی باید فوراً پایان داده شود.

سازمان فدائیان (اقلیت) خواستار برافتادن هرگونه تبعیض، ستم و نابرابری علیه زنان است.

زنان باید از حقوق اجتماعی و سیاسی کامل برابر با مردان برخوردار گردند و با برابری کامل به تمام شئون زندگی اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی دسترسی داشته باشند.

زنان باید از دست‌مزد برابر با مردان در ازای کار برابر برخوردار شوند.

زنان باید در انتخاب شریک زندگی خود آزادی کامل داشته باشند.

حجاب اجباری باید ملغاً گردد.

حق سقط جنین باید بی قید و شرط به رسمیت شناخته شود.

کار- نان - آزادی - حکومت شورائی

گسترش اعتیاد و نعل وارونه جمهوری اسلامی در برخورد با این معضل اجتماعی

بسیار جدی مواجه کرده است. هم اکنون بحران اعتیاد و ناهنجاری های اجتماعی ناشی از گسترش آن، آنچنان شتاب گرفته است که حتا مسئولان جمهوری اسلامی را نیز به تکاپو وا داشته است. منتها، از آنجایی که جمهوری اسلامی و مناسبات سیاسی-اقتصادی حاکم بر کشور عامل اصلی بروز و گسترش پدیده اعتیاد در جامعه است، کوشش نهادها و ارگان های ذیربط رژیم همواره بر این بوده است تا به جای ارائه راه حل این معضل اجتماعی، به انحاء مختلف در صدد انکار گسترش اعتیاد در جامعه باشند. علاوه بر این، با زدن نعل وارونه و بر شمردن عوامل جانبی بروز اعتیاد در جامعه، علل و عوامل اصلی و زیر بنایی شیوع و گسترش این معضل اجتماعی از جمله بیکاری و عدم امنیت شغلی در جامعه را انکار و یا در مقابل آن سکوت نمایند و در عوض با ذکر عوامل فرعی متعدد از قبیل زمینه های فرهنگی، همجواری با افغانستان و کسب لذت در مصرف مواد مخدر، نه تنها در صدد آن هستند تا شکست سیاست های خود را در مقابله با پدیده اعتیاد کتمان کنند، بلکه تمام سعی شان نیز بر این است تا گریبان خود و کل نظام را به عنوان عاملین اصلی بروز اعتیاد و گسترش آن در جامعه، از این معضل اجتماعی رها سازند.

از جمله تلاش های جمهوری اسلامی برای رسیدن به اهداف بر شمرده در سطور بالا، برگزاری میزگرد ها و مناظره های هفتگی تلویزیونی تحت عنوان "اعتیاد و آسیب های مرتبط به آن" در سیمای جمهوری اسلامی است. میزگردها و مناظره هایی که طی هفته های اخیر در چندین نوبت برگزار شده اند. در ادامه همین نوع میزگردها بود که در روز جمعه ۲۹ آذر نیز، سیمای جمهوری اسلامی با حضور نمایندگان تعدادی از ارگان های دست اندر کار به اصطلاح مبارزه با مواد مخدر از جمله حسین ذبحی معاون قضایی دادستان کل کشور، طاها طاهری قائم مقام دبیرکل ستاد مبارزه با مواد مخدر، همایون هاشمی رئیس سازمان بهزیستی کشور، علی مویدی رئیس پلیس مبارزه با مواد مخدر ناجا و احمد حاجبی مدیرکل دفتر سلامت روانی، اجتماعی و اعتیاد وزارت بهداشت مناظره ای برگزار گردید.

وسوسه گردش مالی ۱۶۰۰ میلیارد دلاری مواد مخدر، تولید ماده مخدر صنعتی شیشه در ایران، گسترش اعتیاد در میان دانشجویان، ورود ۵۰ ماده مخدر جدید به کشور، اعتیاد، چهارمین عامل مرگ و میر در ایران، روی آوری مجدد ۹۵ درصد معتادان به اعتیاد پس از بازپروری و اینکه ۵۷ درصد محکومان مواد مخدر، افراد جدید هستند و ۳۳ درصد معتادان و قاچاقچیان کشور نیز دارای مدرک لیسانس به بالاتر هستند، از جمله نکات قابل توجه و آمارهای ارائه شده در این مناظره تلویزیونی بودند. با این همه و با وجود ارائه چنین آمارهایی که در همین نشست کارشناسی سیمای جمهوری اسلامی ارائه داده شد، باز هم افرادی از نمایندگان نهادهای

جمهوری اسلامی از جمله معاون قضایی دادستان کل کشور، با مثبت ارزیابی کردن اقدامات سرکوبگرانه جمهوری اسلامی و تاثیر اعدام معتادان و قاچاقچیان مواد مخدر، ادعا کرده اند که، اعتیاد در جامعه کاهش یافته است. در این میزگرد، همچنین به منظور توجیه پدیده اعتیاد در کشور با ذکر عوامل جانبی و برجسته کردن نقش عواملی از قبیل همجواری ایران با افغانستان، تنوع مواد مخدر در کشور، ارزان و قابل دسترس بودن آن در جامعه و نیز لذت بردن افراد از مصرف مواد مخدر آگاهانه سعی کرده اند تا نقش عوامل اصلی و تعیین کننده در بروز اعتیاد از جمله گسترش بیکاری و عدم امنیت شغلی در جامعه را مسکوت بگذارند. در این میان نماینده وزارت کشور به رغم تأیید و پذیرش اینکه مساله اعتیاد در جامعه حاد شده است، در توجیه و انکار نقش مستقیم جمهوری اسلامی در بروز پدیده اعتیاد و گسترش آن در جامعه، تا بدان جا پیش رفت که از خانواده به عنوان "متم اصلی" در کشیده شدن فرزندان شان به سمت اعتیاد یاد کرد. و البته معاون قضایی دادستان کل کشور نیز در مورد اقدامات "موثر" و "مثبت" دستگاه های سرکوب جمهوری اسلامی در امر کاهش اعتیاد در جامعه افاضات فرموده و گفت: در اوایل سال ۱۳۵۷ و قبل از پیروزی انقلاب اسلامی حدود ۲ میلیون نفر یعنی معادل ۶ درصد جمعیت کشور اعتیاد داشتند. اما، در حال حاضر طبق آمار حدود ۱ میلیون و ۳۵۰ هزار نفر معتاد در کشور وجود دارد، که اگر آمار معتادان تقنی را نیز به آنها اضافه کنیم باز هم به نسبت تعداد معتادان قبل از انقلاب کمتر است. ایشان همچنین ادعا کردند، که در بازدید از زندان های برخی استان ها، شرایط ترک و جلوگیری از ورود مواد مخدر به زندان ها بسیار خوب و عالی بوده است. و این در شرایطی است که تمام گزارشات مربوط به زندان های جمهوری اسلامی با جرایم عادی از ورود و خرید و فروش گسترده مواد مخدر در زندان خیر می دهند و این موضوع چیزی نیست که قابل کتمان و یا انکار باشد. البته در همین مناظره ، رئیس سازمان بهزیستی جمهوری اسلامی با تأکید بر کاهش سن مصرف مواد مخدر، تغییر نوع مواد از سنتی به صنعتی و نیز افزایش مصرف آن در جامعه اعلام کرد: پیام سازمانی ما این است که معضل اعتیاد در جامعه دو چندان شده است.

حال که تا حدودی با فضای این مناظره تلویزیونی تحت عنوان "اعتیاد و آسیب های مرتبط به آن" و کشمکش های درونی عناصر شرکت کننده در این میزگرد قرار گرفتیم، ببینیم ادعاهای نمایندگان نهادهای مختلف جمهوری اسلامی در مورد عوامل بروز پدیده اعتیاد در جامعه و نیز راه کارهایی که جمهوری اسلامی در مقابله با اعتیاد تا کنون بدان متوسل شده است، آیا در پیشگیری و ممانعت از گسترش معضل اعتیاد در کشور موثر بوده اند؟ و یا اینکه روی آوری به اعتیاد بر بستر عوامل دیگری شکل می گیرد که با استمرار آن عوامل بنیادی، پدیده اعتیاد نیز همچنان با شتاب بیشتری کل

جامعه را با تهدید جدی مواجه کرده است؟ بر کسی پوشیده نیست که اعتیاد و گسترش آن در جامعه، پیش از هر چیز ریشه در مناسبات نظام سرمایه داری و سیاست های دولت دینی حاکم بر ایران دارد. بیکاری وسیع، عدم امنیت شغلی، سرخوردگی های اجتماعی و سیاسی از جمله نتایج حاکمیت نظام ارتجاعی جمهوری اسلامی است. وجود بیش از هشت میلیون بیکار در جامعه، سرخوردگی های اجتماعی و تبعات روانی چنین بیکاری گسترده ای در جامعه، اولین و اصلی ترین دلیل روی آوری تعداد هرچه بیشتری از مردم و جوانان به سمت مصرف مواد مخدر است. پدیری که با پدیده بیکاری دست و پنجه نرم می کند و یا هر آن با خطر اخراج و بیکار شدن از کار مواجه است، در مقابله با مشکلات زندگی و شرمندگی حاصل از عدم تأمین معاش خود و خانواده اش، هر آن محتمل است جهت آرامش روانی و نیز فرار از فلاکتی که جمهوری اسلامی برایش ایجاد کرده است، به سمت مصرف مواد مخدر و یا خرید و فروش آن جهت تأمین معاش خود و خانواده اش کشیده شود. خصوصاً اینکه، تهیه مواد مخدر از برکت وجود "برادران قاچاقچی" به وفور و با قیمت ارزان در هر کجای کشور به سهولت قابل دسترس و خرید و فروش نیز است. درست به دلیل بیکاری گسترده و معضلات فردی و اجتماعی ناشی از آن است، که گردش مالی ۱۶۰۰ میلیارد دلاری مواد مخدر و کسب سهل الوصول درآمد حاصل از خرید و فروش آن، به عنوان یکی از راه های برون رفت از سرخوردگی های اجتماعی و بعضاً کسب درآمد حاصل از خرید و فروش آن، در مقابل خیل میلیونی بیکاران جامعه وسوسه برانگیز می شود.

با توجه به همین دلایل سیاسی و اجتماعی موجود در جامعه است که ارگان های ذیربط حکومت اسلامی همواره از دادن آمار دقیق معتادین کشور خودداری کرده و با ارائه آمارهای غیر واقعی سعی دارند مسئولیت رژیم اسلامی را در گسترش امر اعتیاد کم رنگ سازند. با اینهمه، گاهی آمارهایی از طرف برخی عناصر رژیم داده می شوند که به رغم غیر واقعی بودن تا حدودی می تواند به واقعیت نزدیک تر باشند. برای نمونه رسول خضری عضو هیئت رئیسه کمیسیون بهداشت و درمان مجلس در مهرماه سال جاری آمار معتادان کشور را سه و نیم میلیون نفر اعلام کرد و رحمانی فضلی وزیر کشور و دبیر ستاد مبارزه با مواد مخدر جمهوری اسلامی در روز یکشنبه ۸ دیماه از دو برابر شدن تعداد زنان معتاد در یک دوره زمانی کوتاه خبر داد.

جمهوری اسلامی طی ۳۵ سال به غیر از سلاح سرکوب، هیچ راه حل دیگری برای مقابله با پدیده اعتیاد نداشته است. مرتعین حاکم تا آنجا که در توان شان بوده است بر سرکوب و کشتار عوامل درگیر با مقوله اعتیاد و مواد مخدر اقدام کرده است. اما، چه نتیجه ای تا کنون از این همه سرکوب و اعدام قاچاقچیان حاصل شده است؟

گسترش اعتیاد و نعل وارونه جمهوری اسلامی در برخورد با این معضل اجتماعی

تعداد معتادین به جای کاهش، افزایش یافته است و بر تعداد آمار توزیع کنندگان مواد مخدر نیز در سطح جامعه افزوده شده است. وجود ۱۰۰ هزار زندانی با جرائم مواد مخدر در زندان های جمهوری اسلامی و ۷۰ هزار معتاد در اردوگاه های اجباری ترک اعتیاد، خود دلایل روشنی بر افزایش اعتیاد در جامعه و شکست سیاست های رژیم در مقابله با پدیده اعتیاد است. بر اساس گزارشات منتشر شده، شرایط مرگبار حاکم بر این اردوگاه های اجباری ترک اعتیاد، دست کمی از اردوگاه های اجباری فاشیسم هیتلری ندارند. گزارش ۴ دیماه روزنامه شرق از اردوگاه ترک اعتیاد اجباری "شفق" تنها یک نمونه از ۷۰۰ اردوگاهی است که بر اساس اصلاحیه قانون درمان اعتیاد مصوب مجمع تشخیص مصلحت نظام در سال ۸۹ برای درمان معتادان "متجاهر"، یعنی معتادانی که از ظاهرشان می توان پی به اعتیادشان برد، ایجاد شده است. شرایط زندانیان در این اردوگاه ها و گزارش های منتشر شده از وضعیت مرگبار معتادینی که در این اردوگاه های اجباری ترک اعتیاد به سر می برند، بسیار هولناک و تکان دهنده است. مرگ ۵۳ نفر در اردوگاه "شفق" آنهم در اثر گرفتار شدن به اسهال خونی، تنها یک نمونه کوچک از وضعیت غیر انسانی معتادانی است که در این گونه اردوگاه های جمهوری اسلامی بسر می برند. معتادانی که در نگاه مسئولان جمهوری اسلامی از شمول "انسان" خارج شده اند. با این همه بر اساس آمار ارائه شده در همین میزگرد، ۹۵ درصد معتادین پس از ترک اعتیاد، دوباره به سمت مصرف مواد مخدر روی می آورند و ۵۷ درصد کل محکومان اعتیاد، افراد جدید هستند. چرا؟ دلایل آن بسیار روشن است. در جامعه ای که فقر و بیکاری در آن بیداد می کند، در جامعه ای که جوانان آن، از کمترین امکانات تفریحی برخوردار نیستند، در جامعه ای که دانش آموزان و دختران و پسران آن به جرم تفریحات سالم و حتی آب پاشی در پارک ها دستگیر و راهی زندان و بند می شوند، در جامعه ای که کوهنوردی و قدم زدن دختران و پسران با هم و در کنار هم جرم است و در همان حال پنجاه نوع مواد مخدر از شیشه و کراک گرفته تا حبشیش و تریاک و هروئین، همانند نقل و نبات در جای جای کشور و حتی در جلوی درب مدارس توزیع می شود، طبیعی است که مصرف مواد مخدر تا سطح دانش آموزان مدارس نیز کشیده شود. در سایه حکومتی که زنان آن، در کنار معضل بیکاری از تمام آزادی های فردی و اجتماعی محروم هستند، در نظامی که زنان آن همواره در معرض انواع ستم، تعرض و سرکوب های دولتی و غیر دولتی قرار دارند، طبیعی است که روی آوری به مواد مخدر و به دنبال آن تن فروشی در میان زنان و حتی زنان تحصیل کرده سیری تصاعدی داشته باشد. در جامعه ای که دانشجویان آن با آینده ای نا روشن و عدم امنیت شغلی دست به گریبان هستند و در عین حال کمترین مفری به لحاظ امکانات

نیازمند وجود مصرف کننده نیز هست. در اینجا است که نظام اقتصادی و سیاسی حاکم بر ایران، در کنار پدیده بیکاری، با ایجاد خفقان در جامعه، سلب شادی و تفریحات سالم جوانان در کشور و با محور هر گونه آزادی های فردی، دمکراتیک، سیاسی و اجتماعی، شرایط و زمینه های اجتماعی و حتی فرهنگی گرایش به سمت مصرف مواد مخدر را فراهم ساخته است. مضافاً اینکه، جمهوری اسلامی به یمن وجود "برادران قاچاقچی" و شبکه مافیایی مواد مخدر سپاه پاسداران، بیشترین سهم گردش مالی ۱۶۰۰ میلیارد دلاری مواد مخدر را به خود اختصاص داده است و از این بابت میلیاردها دلار به جیب نظام سرازیر می گردد. در واقع جمهوری اسلامی به یمن شبکه های مافیایی سپاه پاسداران و دیگر ارگان های ذی نفوذ خود، به جای مقابله با پدیده اعتیاد، عملاً مدیریت توزیع و خرید و فروش مواد مخدر در جامعه را به عهده گرفته است. آنچه که روزانه در کشور اتفاق می افتد و ما بخشی از نتایج "مثبت" اقدامات مقابله جویانه ارگان های جمهوری اسلامی از جمله کشف ۴۰۰ تن مواد مخدر در هفت ماه گذشته را از زبان قائممقام دبیرکل ستاد مبارزه با مواد مخدر می شنویم، تنها در چهارچوب همین مدیریت جمهوری اسلامی در نحوه توزیع و خرید و فروش مواد مخدر قابل فهم است. انهدام شبکه های مافیایی دیگر که در صدد سهم ببری بیشتری از این گردش مالی ۱۶۰۰ میلیارد دلاری مواد مخدر هستند و یا در کسب درآمد میلیاردری رژیم و "برادران قاچاقچی" سپاه پاسداران اختلال ایجاد می کنند، بخشی از سیاست جمهوری اسلامی در مدیریت کردن و تحت کنترل در آوردن توزیع و خرید و فروش مواد مخدر در جامعه است. اما، از آنجایی که با گذشت هر روز دست داشتن جمهوری اسلامی در امر گسترش پدیده اعتیاد در جامعه، تقریباً برای اکثریت قریب به اتفاق توده های مردم ایران رو شده است، و از آنجایی که اعتیاد در جامعه به یک معضل بزرگ اجتماعی تبدیل شده است، نهادهای مقابله با مواد مخدر با برقراری اینگونه منظره های تلویزیونی و زدن نعل وارونه، اولاً در صدد هستند تا مسئولیت شکست و ناکامی در امر مبارزه با مواد مخدر را به گردن ارگان های دیگر بیاندازند. دوماً، با متهم کردن خانواده ها و اعلام اینکه نسبت به فرزندانشان بی توجه هستند، نظام حاکم بر ایران را که خود مسبب اصلی و فراهم کننده تمام شرایط فرهنگی، اجتماعی و سیاسی لازم جهت ایجاد و گسترش پدیده اعتیاد در جامعه است، تبرئه نمایند. غافل از اینکه دیگر زمان برای جمهوری اسلامی در زدن نعل وارونه و رها ساختن گریبان خود از بحران اجتماعی اعتیاد، بسیار دیر شده است.

رفاهی، تامین معاش و دیگر نیازمندی های فردی و اجتماعی نیز برای تحصیل کرده های دانشگاهی فراهم نیست، در آن صورت بسیار طبیعی است که ۳۳ درصد معتادان و قاچاقچیان کشور دارای مدرک لیسانس به بالاتر باشند. و جالب اینجا است که در همین مناظره تلویزیونی در همان حالی که پاره ای از مسئولان نهادهای مبارزه با مواد مخدر از تأثیرات مثبت اعدام و دیگر اقدامات بگیر و ببند جمهوری اسلامی در مقابله با معضل اعتیاد در جامعه داد سخن می دهند. قائم مقام دبیرکل ستاد مبارزه با مواد مخدر که او نیز یکی از شرکت کنندگان در همین میزگرد است، می گوید: ۵۷ درصد محکومان مواد مخدر افراد جدید هستند و از مجموع بیش از ۸۶ هزار تن مواد مخدر وارد شده به کشور، تنها ۸ هزار تن مواد مخدر یعنی کمتر از یک دهم آن توسط نیروی انتظامی کشف و ضبط شده است.

حال با بیان همین آمار می توان دریافت که ادعای معاون قضایی دادستان کل کشور در مورد تأثیرات "مثبت" اقدامات دستگاه های سرکوب جمهوری اسلامی در امر کاهش اعتیاد و کاهش آمار معتادین کشور از ۲ میلیون نفر در اوایل سال ۱۳۵۷ به حدود ۱ میلیون و ۳۵۰ هزار نفر در وضعیت کنونی تا چه اندازه مضحک و وقیحانه است. در واقع برگزاری این گونه مناظره های تلویزیونی با حضور نمایندگان نهادهای انتظامی، دادستانی و امنیتی رژیم دقیقاً برای سرپوش گذاشتن بر علل اقتصادی، سیاسی و اجتماعی و نقش مستقیم جمهوری اسلامی در گسترش اعتیاد در جامعه است. برای مبارزه با معضل اجتماعی اعتیاد، ابتدا به ساکن و پیش از هر چیز باید دلایل مادی و زمینه های گسترش روی آوری جامعه به مصرف مواد مخدر را از بین برد. علت الکل گسترش پدیده اعتیاد وجود بیکاری در جامعه است. طبیعی است که با وجود بیش از هشت میلیون بیکار در جامعه، نه تنها پدیده اعتیاد در جامعه کاهش نخواهد یافت، بلکه وسوسه کسب درآمد و سهل الوصول بودن خرید و فروش مواد مخدر در جامعه که هم اکنون ۵۰ نوع آن در دسترس همگان است، راهی برای برون رفت از معضل بیکاری و تامین معاش خیل میلیونی بیکاران در جامعه است. و باز طبیعی است که این سیر رو به افزایش بازار توزیع و خرید و فروش مواد مخدر در جامعه

رژیم جمهوری اسلامی را باید

با یک اعتصاب عمومی سیاسی

و قیام مسلحانه

برانداخت

تناقض لا ینحل طبقه حاکم بر ایران

محدوده نیز حاضر به عقب‌نشینی نیستند. در یک چنین شرایطی حتی به فرض که روحانی در سیاست خارجی هم بتواند دستاوردهایی برای رژیم داشته باشد، نخواهد توانست از آن، در عرصه داخلی برای حل یا تخفیف معضلات و بحران‌های رژیم، از جمله حتی در عرصه اقتصادی استفاده کند. چرا که به هر حال سیاست خارجی و داخلی دو جزء جدا افتاده از یکدیگر نیستند. تغییرات در سیاست خارجی، تأثیرات و عواقب داخلی خواهد داشت و ایضا تعهداتی را در پی خواهد داشت که در شرایط تقابل جناح‌ها، به بحران‌ها و بن‌بست‌های جدیدی خواهد انجامید. از همین‌روست که گروه‌های موسوم به اصلاح‌طلب رژیم نیز به ناتوانی روحانی در پیشبرد سیاست‌های داخلی اش اذعان دارند، اما به انتخابات آتی مجلس امید بسته‌اند تا با به دست آوردن اکثریت این ارگان رژیم، به یاری روحانی بشتابند و از این طریق بتوانند موانع را از سر راه بردارند. به‌رغم این که اوضاع داخلی و خارجی به نفع روحانی و گروه‌های متحد اوست، اما حتی با فرض وجود یک مجلس کاملاً طرفدار روحانی، آن‌ها قادر نخواهند بود، بن‌بستی را که با آن مواجه‌اند، در هم بشکنند. چرا که در ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی، این مجلس نیست که قدرت تصمیم‌گیری را ولو در محدوده قدرت یک نظم پارلمانی داشته باشد، بلکه استبداد ولی‌فقیه و ارگان‌ها و نهادهای وابسته به او هستند که تصمیم می‌گیرند و سیاست را تعیین می‌کنند.

بنابراین حتی وعده یک مجلس کاملاً طرفدار روحانی هم قادر نخواهد بود، معضل رژیم را حل کند، بلکه بالعکس همانند دوران خاتمی، تضادها و کشمکش‌های درونی رژیم را حاد تر خواهد ساخت.

طبقه حاکم بر ایران با یک تناقض لاینحل رو به رو است. نه می‌تواند به شیوه و روال پیشین حکومت کند و نه تضادهای نظم موجود و ساختار جمهوری اسلامی به آن امکان می‌دهد که راه حل و شیوه دیگری را برای حکومت کردن در پیش گیرد.

خلاصه کلام، به رغم تلاشی که روحانی و گروه‌های متحد او برای نجات نظم موجود به کار گرفته‌اند، موانع درونی جمهوری اسلامی، این تلاش‌ها را با شکست رو به رو خواهد ساخت.

روحانی رسالتی جز این نخواهد داشت که یکبار دیگر نشان دهد، طبقه حاکم بر ایران هیچ راه حلی برای غلبه بر تضادها و بحران‌های نظم موجود ندارد. درهم‌شکستن این نظم و دگرگونی اساسی جامعه، یگانه راه‌حلی است که می‌تواند چاره‌ساز تمام بحران‌ها و بن‌بست‌های موجود باشد و چشم‌انداز روشن و امیدبخشی را در برابر توده‌های مردم ایران بگشاید.



جمهوری اسلامی را باید با یک اعتصاب عمومی سیاسی و قیام مسلحانه برانداخت

کارگران و زحمتکشان!

تجربه مبارزات پیروزمند مردم ایران در جریان سرنگونی رژیم شاه و تجربه ناموفق تظاهرات سال ۸۸ نشان می‌دهد که پیش شرط هر گونه مبارزه پیروزمندانه برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی، برپائی اعتصاب عمومی و سراسری است.

اعتصاب عمومی سیاسی قادر است میلیون‌ها تن از توده‌های زحمتکش، را به عرصه مبارزه سیاسی فعال بکشانند.

اعتصاب عمومی سیاسی به مبارزه شکل سراسری و سازمان یافته خواهد داد.

اعتصاب عمومی سیاسی از نظر اقتصادی و مالی ضربه‌ای فلج‌کننده به رژیم وارد خواهد آورد و منابع تغذیه مالی آن را در کشوری که اتکاء طبقه حاکم و قدرت سیاسی آن به درآمد نفت است، قطع خواهد کرد.

اعتصاب عمومی سیاسی شکاف درونی طبقه حاکم را عمیق‌تر ساخت و سردرگمی و تزلزل را در صفوف طرفداران حکومت گسترش خواهد داد.

اعتصاب عمومی سیاسی نهادها و ارگان‌های دستگاه دولتی را دچار از هم گسیختگی خواهد کرد، تزلزل و تردید را در صفوف نیروهای مسلح آن افزایش خواهد داد و کارائی ابزارهای سرکوب نظامی رژیم را محدود خواهد ساخت.

اعتصاب عمومی سیاسی از نظر بین‌المللی رژیم را بیش از پیش منفرد و رسوا خواهد ساخت.

اعتصاب عمومی سیاسی، میدان وسیع‌تری را برای شکل‌گیری تظاهرات توده‌ای فراهم آورد.

اعتصاب عمومی سیاسی شرایط لازم را برای ارتقاء مبارزات به یک شکل عالی‌تر مبارزه، قیام مسلحانه و سرنگونی فراهم خواهد ساخت.

برای برپائی یک اعتصاب عمومی سیاسی تلاش کنید.

کار- نان - آزادی - حکومت شورائی

زنده باد سوسیالیسم

ضرورت جدایی دین از آموزش و مقابله با سیاست‌های دولت در مدارس

دفاع از کارگران اخراجی و زندانی دفاع از حق تشکل و اعتصاب است

شاهد آن هستیم که کارگران با خواست‌هایی همچون افزایش دستمزد، حق کار و شرایط بهتر کاری گام به میدان مبارزه نهاده‌اند. اعتصاب در کارخانه‌های پتروشیمی ماهشهر و ایران خودرو برای افزایش دستمزد دو نمونه برجسته از این اعتراضات هستند که انعکاس خبری یافته‌اند.

حکومت اسلامی اما به روال همیشگی و به جای پاسخ دادن به خواست‌ها و مطالبات برحق کارگران، سیاست سر دواندن و سرکوب را در دستور کار خود قرار داده است. سیاست حکومت اسلامی در طول این سال‌ها و در مقابله با حرکت‌های اعتراضی کارگران این بوده است که ابتدا کارگران آگاهتر را که در سازماندهی و اعتراضات نقش بیشتری دارند، شناسایی و اخراج کند؛ سپس با دادن وعده و یا در مواردی امتیازاتی مختصر، کارگران را از ادامه‌ی اعتراضات منصرف ساخته و در نهایت و با گذشت زمان امتیازات داده شده را از آن‌ها پس گرفته و شرایط بدتری را به آن‌ها تحمیل نماید.

اما این سیاست وقتی موفق می‌شود که همبستگی و اتحاد کارگران دچار خلل می‌گردد. یک نمونه از شکست این سیاست را می‌توان در کارخانه لاستیک البرز دید، جایی که اتحاد و همبستگی خلل‌ناپذیر کارگران در طول سال‌ها، باعث شد که تلاش‌های چندباره‌ی رژیم همواره با شکست روبرو شده و کارگران با مبارزاتی که حتا در یک نوبت منجر به دستگیری ۱۴۰ نفر گردید، توانستند از دستاوردهای خود محافظت کنند.

اما این اتحاد در میان طبقه‌ی کارگر عمومی نشد. در برخی از مراکز کارگری که کارگران از تجارب مبارزاتی و آگاهی بیشتری برخوردار بودند، دیدیم که دستاوردهای کارگران و مبارزاتشان تداوم یافت. اما در اغلب مراکز کارگری که کارگران آن از آگاهی و سابقه‌ی مبارزاتی کمتری برخوردار بودند، متأسفانه کارفرما و دولت سیاست خود را پیش بردند.

از همین زاویه است که باید بر اعتراضات کارگران کارخانه پلی‌اکریل در حمایت از کارگران زندانی انگشت گذاشت. چرا که همان‌طور که بیان شد، اولین قدم حکومت برای درهم شکستن اعتراضات کارگری اخراج و یا زندانی کردن کارگرانی است که از نظر کارفرما در سازماندهی اعتراض نقش داشتند. اما وقتی که کارگران پلی‌اکریل خواست آزادی و بازگشت به کار کارگران زندانی را به خواست‌های خود افزودند، به مبارزات خود ادامه داده و گول وعده‌های نسبی حکومت را نخوردند، حکومت مجبور به آزادی کارگران بازداشتی شد.

بنابر این حمایت از کارگران بازداشتی اولین سد و مانع را برای حکومت در پیشبرد سیاست‌اش بوجود آورد. ما دیدیم که در سالیان گذشته حکومت برای مقابله با اعتراضات و خواست‌های برحق کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه و نیشکر هفته تپه،

چگونه عمل کرد و هم اکنون نیز بعد از گذشت سال‌ها تعدادی از کارگران این دو مرکز کارگری از حق کار در این مراکز محروم هستند، یا در زندان بوده و یا هنوز تحت تعقیب قضایی هستند.

حمایت کارگران پلی‌اکریل، معدن چادرمو و دیگر مراکز کارگری از نمایندگان‌شان، حمایت از حق تشکل کارگران است. کارگران این مراکز با حمایت از نمایندگان خود، بر حق داشتن تشکلی مستقل از دولت برای آن‌ها و خواست‌های‌شان را نمایندگی کند، تاکید کردند. چرا که یکی از اهداف رژیم از اخراج و یا به زندان کشیدن نمایندگان کارگران، ایجاد ترس در بین کارگران برای برداشتن کشیدن بار نمایندگی کارگران است. اما کارگران با تاکید بر این که ما همه در اعتصاب به یک میزان نقش داشته‌ایم، بر این حيله‌ی رژیم غلبه کردند.

داشتن تشکل، تشکلی که مستقل از تمامی باندهای حکومتی باشد و زبان گویای کارگران باشد، حق کارگران است. نه نمایندگانی که برای انتخاب شدن باید از فیلتر اداره کار و مانند آن بگذرند و بدین طریق در اولین قدم موقعیت نمایندگی خود را مدیون مراکز دولتی گردند. کارگران باید بدون نظارت مراکز دولتی و فقط با نظارت دقیق خود، نمایندگانشان را انتخاب نموده و تشکل‌های خود را ایجاد کنند. تنها نمایندگان واقعی کارگران، نمایندگان‌گانی که وامدار کارگران باشند و نه مراکز دولتی، می‌توانند بدون سازش با بالایی‌ها و زدوبند با آن‌ها از منافع کارگران حمایت کنند.

موج جدید اعتراضات کارگری نشان می‌دهد که اکنون کارگران در سطحی قابل توجه به آن درجه از آگاهی رسیده‌اند که بر حق خود برای ایجاد یک تشکل مستقل تاکید کنند، تشکلی که برای رسیدن به خواست‌هایی همچون افزایش دستمزد، امکانات رفاهی و شرایط کاری بهتر، حق کار و ممانعت از اخراج کارگران امری ضروری می‌باشد.

اما دومین نکته‌ای که باید بر آن تاکید کرد، حق کارگران برای اعتصاب است. از جمله دلیل کارفرمایان برای اخراج و به زندان کشیدن کارگران، اعتصاب کارگران است. به بیان دقیق‌تر جرم کارگران اخراجی و یا زندانی، اعتصاب است. اما مگر کارگر برای طلب خواست و حق خود، ابزار دیگری برای بیان اعتراض دارد؟ اعتصاب مهم‌ترین ابزار و سلاح کارگران برای پیگیری خواست‌های خود، زیاده‌خواهی‌های سرمایه‌داران و مبارزه با آن‌هاست، پس چرا کارگران به دلیل اعتصاب باید مورد مواخذه دستگاه قضایی رژیم قرار گیرند؟

اعتصابات و اعتراضات اخیر کارگران ایران، تاکیدی‌ست دوباره بر دو حق انکارناپذیر کارگران، حق تشکل و حق اعتصاب و این دو حق را کارگران تنها در عمل و در مبارزات خود بدست می‌آورند.

دولت روحانی، به‌عنوان یک دولت دینی همچون پیشینیان خود در پی تقویت نقش مذهب در مدارس است. این موضوع برای دولت روحانی آنقدر اهمیت دارد که حاضر به تحمیل هزینه‌های سرسام‌آور آن به بودجه‌ی وزارت ورشکسته‌ی آموزش و پرورش است که به گفته‌ی قائم‌مقام وزیر، بیش از دو هزار میلیارد تومان بدهی دارد که اغلب آن به پرداخت نشدن حقوق و مزایای معلمان برمی‌گردد.

۲۴ آذرماه، آخوند مهران مجیدی نماینده ستاد همکاری حوزه علمیه و آموزش و پرورش از انعقاد تفاهنامه همکاری میان حوزه علمیه استان تهران و اداره کل آموزش و پرورش تهران خبر داد. تفاهنامه‌ای که براساس آن مدارس دولتی به مدارس وابسته به حوزه علمیه تبدیل می‌شوند و حوزه علمیه با استقرار یک آخوند به‌طور ثابت، مدیریت تربیتی مدارس را برعهده خواهد گرفت.

براساس این تفاهنامه، سالانه و برحسب میزان آمادگی حوزه علمیه بر تعداد این مدارس افزوده خواهد شد.

در این طرح که هزینه‌های آن برعهده‌ی وزارت آموزش و پرورش است، آخوند در مدرسه از دفتر کار برخوردار شده و دخالت وسیعی در امور دانش‌آموزان پیدا می‌کند. از برگزاری نماز جماعت، کلاس‌های فوق‌العاده و در دست گرفتن امور فرهنگی مدرسه، و حتا نظارت در خارج از کلاس و در زنگ تفریح و صبحگاه دانش‌آموزان گرفته تا ارتباط با خانواده دانش‌آموزان.

در سال‌های اخیر و به‌ویژه پس از گسترش و تشدید ناراضی‌های عمومی علیه حاکمیت که حتا به اعتراضات میلیونی مردم در سال ۸۸ منجر شد، حکومت اسلامی تلاش خود را برای گسترش تسلط بر فضاهایی همچون مدارس و دانشگاه‌ها افزود و حضور حوزه‌های علمیه در مدارس از جمله طرح‌های حکومت برای پیشبرد این سیاست می‌باشد که دولت روحانی آن را با حرارتی حتا بیشتر از دولت احمدی‌نژاد در دستور کار قرار داده است.

در واقع مدتی پس از روی کار آمدن کابینه امنیتی - نظامی احمدی‌نژاد که قرار بود روشی متفاوت از دولت خاتمی در سیاست داخلی و خارجی اتخاذ کند، تقویت نقش مذهب و دستگاه‌های مذهبی در مدارس در دستور کار قرار گرفت و ۵ سال پیش حضور حوزه‌های علمیه در مدارس که بعدتر عنوان "مدارس امین" را به خود گرفت، با تشکل ستادی ویژه در وزارت آموزش و پرورش شکلی جدی‌تری یافت. البته در طول حیات جمهوری اسلامی بویژه پس از موج وسیع سرکوب در سال ۶۰، حضور آخوندها در مدارس (و در کنار مربیان تربیتی که نقش دستگاه‌های امنیتی و جاسوسی را ایفا می‌کردند) برای اموری همچون برگزاری

ضرورت جدایی دین از آموزش و مقابله با سیاست‌های دولت در مدارس

خلاصه ای از اطلاعاتی‌های سازمان

در تاریخ ۲۹ دسامبر ۲۰۱۳، کمیته خارج کشور سازمان، اطلاعاتی‌ای با عنوان: "حمله به کمپ لیبرتی را محکوم می‌کنیم" صادر نمود. در این اطلاعیه ضمن اشاره به حمله موشکی مزدوران رژیم جمهوری اسلامی به "کمپ لیبرتی" پایگاه مجاهدین در عراق که سه کشته و ده ها زخمی برجای گذاشت، چنین آمده است: "این، سومین حمله به کمپ لیبرتی در سال ۲۰۱۳ می‌باشد که تاکنون مجموعاً ۱۰ کشته و ده‌ها زخمی بر جای گذاشته است. در سپتامبر سال جاری و در حمله‌ی وحشیانه به کمپ اشرف، نیز ۵۰ تن کشته و ده‌ها تن زخمی شدند." اطلاعاتی‌می‌افزاید: "پس از اشغال عراق توسط نیروهای امپریالیستی و خلع سلاح سازمان مجاهدین، اعضای آن رسماً به عنوان پناهنده سیاسی در عراق به سر می‌برند و مسئولیت حفظ جان آن‌ها با دولت آمریکا، عراق و نهادهای بین‌المللی است.

در حال حاضر با توجه به مذاکرات و سازش‌های کشورهای امپریالیستی با جمهوری اسلامی از یکسو و نفوذ حکومت اسلامی در دولت عراق از سوی دیگر، هیچ‌یک از این کشورها به تعهدات خود در قبال حفظ جان پناهندگان سیاسی در عراق عمل نمی‌کنند. در حقیقت موجودیت پناهندگان سیاسی و به ویژه مجاهدین وجه‌المصالحه کشورهای امپریالیستی و جمهوری اسلامی قرار گرفته است." در پایان اطلاعیه، کمیته خارج از کشور سازمان از حقوق انسانی اعضای سازمان مجاهدین خلق ایران دفاع نموده این حملات را به شدت محکوم کرده و خواستار تأمین جانی آنان شده است.

هیچ‌گونه ابهامی با دخالت مذهب در امور آموزشی مخالفت کند. یکی از بدیهی‌ترین اصول دمکراتیک، جدایی مذهب از آموزش است و تشکلاتی که از این اصل دفاع نمی‌کنند، نمی‌توانند دمکراتیک باشند.



بود: "آموزش و پرورش چند هزار میلیارد بودجه دارد و ما نباید از پول حوزه برای آن خرج کنیم".
تحمیل این هزینه‌ها بر دوش ضعیف بودجه‌ی آموزش و پرورش همه در حالی‌ست که برای نمونه به دلیل بودجه ناچیز "نوسازی و تجهیز مدارس" و حتا کاهش ۲۰ درصدی آن در بودجه سال جاری (به رغم تورم ۶۰ درصدی که در عمل ارزش واقعی بودجه اختصاصی را به نصف کاهش می‌دهد) سالانه شاهد بروز وقایع جانکاهی همچون آتش‌سوزی در مدرسه‌ی دخترانه‌ی شین‌آباد پیرانشهر هستیم. دخترکانی که حتا برای هزینه‌ی درمان خود مجبور شدند پس از ماه‌ها سرگردانی همراه با والدین خود، در برابر دفتر روحانی دست به تجمع اعتراضی بزنند. دخترکانی که تأمین هزینه‌ی درمان‌شان تنها چاره‌ی بخشی از مشکلاتی است که آن‌ها در اثر بی‌توجهی و بی‌ایقیتی حکومت به آن دچار شده‌اند. دخترکانی که حکومت اسلامی آینده را از آن‌ها گرفت و حالا باید حداقل، تأمین نیازهای مالی‌شان را تا آخر عمر برعهده بگیرد و این تازه یکی از ده‌ها مشکل آموزشی در کشور است.

دولت دینی می‌خواهد با استفاده از مذهب نقش و حضور خود در مدارس را تحکیم بخشد و این در حالی‌ست که در یک آموزش و پرورش دمکراتیک، مذهب و آموزش‌های مذهبی به‌طور کامل باید از مدارس جدا باشد. آموزش مذهبی در مدارس در منافات با آزادی است. آزادی انتخاب دین و یا بی‌مذهب بودن و آزادی اندیشه بخشی از بدیهی‌ترین نیازهای پذیرفته‌شده‌ی انسان است که با حضور مذهب در مدارس از دانش‌آموزان گرفته می‌شود، محدودیتی که در ایران حتا به بهای جان دانش‌آموزان تمام می‌شود.
هر انسانی باید مختار و مجاز باشد که دین داشته باشد یا نداشته باشد. به دینی بگردد یا از آن روی برگرداند. دانش‌آموزان مدارس نیز باید در ابراز و یا پذیرش عقیده آزاد باشند، چیزی که حکومت دینی با تلفیق آموزش و مذهب در مدارس، این حق را از آن‌ها می‌گیرد.

از همین‌روست که مقابله با سیاست حکومت برای گسترش نقش مذهب و دستگاه‌های مذهبی در مدارس با طرح خواست جدایی دین از آموزش، بویژه با توجه به بحران سیاسی حاکم بر جامعه، اکنون ملموس‌تر و واقعی‌تر از همیشه پیش‌روی معلمان و دانش‌آموزان قرار گرفته است. معلمان و دانش‌آموزان باید با استفاده از هر امکانی به مقابله با این سیاست پردازند تا گروه‌های هر چه بیشتری از مردم بر اهمیت این خواست آگاه شده و از آن دفاع کنند.

مواضع سازشکارانه و دوپهلوی تشکلاتی همچون "سازمان معلمان" که سعی می‌کنند خود را سخنگوی معلمان زحمتکش جامعه بنامند، تنها تکی کردن این خواست از محتوای آن و تضعیف مبارزه‌ای‌ست که باید قاطعانه، روشن و بدون

نماز جماعت به امری عادی تبدیل شده بود. اگرچه در سال‌هایی که رژیم خودش را مقتدر احساس می‌کرد و از بابت مخالفان، خود را در تهدید چندان نمی‌دید، این حضور نیز کم شد. بنابراین، اجرایی شدن طرح "مدارس امین" که به ویژه از سال گذشته بر دامنه‌ی فعالیت آن افزوده گردید، در راستای گسترش نقش مذهب و دستگاه‌های مذهبی در مدارس و در موقعیتی که رژیم از نظر سیاسی با بحران‌های متعددی روبرو می‌باشد، و با هدف کنترل هر چه بیشتر جو مدارس توسط مزدوران رژیم آغاز شده است. حتا در نگی کوتاه بر گفته‌های مقامات حکومتی نیز صحت این ادعا را ثابت می‌کند. به گفته‌ی آخوند مردانپور مدیر اداره همکاری‌های تبلیغی معاونت تبلیغ استان قم، هدف از ایجاد مدارس امین "تغییر رفتار و اندیشه دانش‌آموز طبق آموزه‌های دینی" می‌باشد. وی همچنین گفت: "همه مدارس باید مدارس امین باشند".

مشاور وزیر آموزش و پرورش در امور قرآنی نیز با بیان این‌که هم اکنون ۲۱ هزار آخوند در مدارس برگزار می‌نمایند نماز جماعت را برعهده دارند و ما به فکر دائمی کردن حضور آن‌ها در مدارس هستیم، گفت: "حوزه علمیه باید به فکر ۱۲۰ هزار روحانی برای ۱۲۰ هزار مدرسه باشد و آموزش و پرورش به این تعداد روحانی نیاز جدی دارد" وی ادامه داد: "آنچه می‌خواهد نظامند شود وجود یک روحانی مستقر در مدرسه است" وی با بیان این‌که "امیدواریم سال آینده تحصیلی شاهد استقرار ۶۰ هزار روحانی در مدارس باشیم"، گفت: "بهترین جای استقرار روحانیت در مقطع ابتدایی است چرا که در مقاطع راهنمایی و دبیرستان دیگر دیر است!!"
تفاهم نامهی اخیر بین اداره کل آموزش و پرورش استان تهران و حوزه علمیه تهران نیز در راستای گسترش هر چه بیشتر همین مدارس در استان تهران است و البته که این سیاستی نیست که به استان تهران محدود باشد. "مدارس امین" امروز در سطح کشور وجود دارند اما هدف حکومت گسترش و همگانی کردن این مدارس یعنی حضور ثابت یک آخوند در تمامی مدارس است.

جدا از این که دستگاه‌های مذهبی سالانه پول کلانی از دسترنج کارگران و زحمتکشان و از طریق "بودجه کل کشور" به جیب می‌زنند، سالانه هزینه‌های کلانی نیز بابت گسترش خرافات دینی که برای یک حکومت دینی از اهمیت بالایی برخوردار است به بودجه‌ی وزارتخانه‌هایی همچون آموزش و پرورش تحمیل می‌کند. برای مثال در حالی که دولت از نبود بودجه برای استخدام معلمان حق‌تدریسی و یا حتا پرداخت حقوق معلمان سخن می‌گوید، شاهد استخدام بیش از ۵ هزار مربی قرآنی در آموزش و پرورش هستیم. آخوند نبوی معاون تبلیغ و آموزش‌های کاربردی حوزه علمیه نیز در رابطه با اجرای طرح مدارس امین و هزینه‌های آن گفته

برای ارتباط با سازمان فدائیان (اقلیت) نامه‌های خود را به یکی از آدرس‌های زیر ارسال نمایند.

آلمان
K . A . R
Postfach 160531
60068 Frankfurt
Germany

دانمارک
I . S . F
P . B . 398
1500 Copenhagen V
Denmark

سوئیس
Sepehri
Postfach 410
4410 Liestal
Switzerland

هلند
Postbus 23135
1100 DP
Amsterdam Z.O
Holland

کانادا
K.Z
P.O.BOX 2488
Vancouver B.C
V6B 3W7 Canada

کمک‌های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس‌های سازمان ارسال کنید.

شماره حساب:

Gironummer 2492097

نام صاحب حساب : Stichting ICDR

IBAN:

NL08INGB0002492097

BIC: INGBNL2A

Amsterdam, Holland

نشانی ما بر روی اینترنت:

<http://www.fadaian-minority.org>

<http://76.162.186.13/>

پست الکترونیک E-Mail:

info@fadaian-minority.org

شماره پیامگیر سازمان فدائیان (اقلیت):

در اروپا

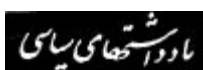
0031(0)618622401

ای میل تماس با نشریه کار:

kar@fadaian-minority.org



Organization Of Fedaian (Minority)
No 660 January 2014



دفاع از کارگران اخراجی و زندانی دفاع از حق تشکل و اعتصاب است

پلی اکریل که پس از مدتی و با حمایت کارگران از زندان آزاد شدند، از جمله آخرین اخبار منتشره در این زمینه هستند.

همچنین اخباری از اخراج و تعقیب قضایی ۹ نفر از کارگران کارخانه‌های سیمان استهبان و فرایاکس در استان فارس منتشر شده است. این کارگران نیز که نمایندگی کارگران را برعهده داشتند، در پی اعتراضات کارگری از کار اخراج و با شکایت کارفرما تحت تعقیب قضایی قرار گرفتند. و همگی این اخبار بی‌شک تنها بخش کوچکی از اخراج‌ها و معضلات قضایی است که کارگران در سرتاسر کشور امروز بدان گرفتار شده‌اند.

طبیعی بود که با وخامت اوضاع اقتصادی، شاهد اعتلایی مجدد در مبارزات کارگران باشیم. اگر پیش از این، دریافت حقوق عقب‌افتاده پزرنگترین خواست‌های کارگران بود، امروز

در صفحه ۱۰

حجم وسیع اخراج و زندانی کردن کارگران به دلیل اعتراضات کارگری و یا پیگیری خواست‌های طبقه کارگر ایران، ارتباطی تنگاتنگ با وضعیت اقتصادی و سیاسی جامعه، اعتلای کنونی جنبش طبقه کارگر و ترس حاکمیت از مبارزات این طبقه دارد.

جدا از کارگرانی که به دلیل مبارزات خود برای رهایی طبقه کارگر از یوغ نظام سرمایه در زندان بسر برده و یا تحت تعقیب قضایی قرار دارند که در روزهای اخیر و در تازترین آن‌ها دو تن از آن‌ها با نام‌های افشین ندیمی و مهرداد صبوری به ترتیب به ۶ سال و ۸ ماه زندان محکوم شده‌اند، در روزها و هفته‌های اخیر همچنین شاهد اخراج و یا زندانی کردن کارگران برخی از مؤسسات تولیدی در پی اعتراضات کارگران بودیم.

اخراج نماینده کارگران معدن چادرملو و اعتراضات آن‌ها، دستگیری ۴ نماینده کارگران



shora.tv@gmail.com

تلویزیون دمکراسی شورایی

فریاد رسای کارگران و تمامی انسان‌های زحمتکش، شریف و ستم دیده‌ای است که برای آزادی و سوسیالیسم پیکار می‌کنند

برنامه های تلویزیون دمکراسی شورایی را ببینید

برنامه‌های تلویزیون دمکراسی شورایی از طریق کانال تلویزیونی اندیشه و به مدت ۴ ساعت در هفته پخش می‌شود که دو ساعت آن زنده و دو ساعت دیگر تکرار برنامه‌ها می‌باشد.

ساعات پخش برنامه‌های تلویزیون دمکراسی شورایی بدین قرار است:

برنامه‌های تلویزیون دمکراسی شورایی دوشنبه هر هفته:

ساعت ۳۰ : ۲۲ به وقت ایران

۲۰ به وقت اروپای مرکزی

۱۱ به وقت لس آنجلس

و چهارشنبه هر هفته:

ساعت ۳۰ : ۲۱ به وقت ایران

۱۹ به وقت اروپای مرکزی

۱۰ به وقت لس آنجلس

این برنامه‌ها به مدت یکساعت از ماهواره هات‌برد و تله‌استارت پخش می‌شود. تکرار برنامه‌ها در روزهای ۴ شنبه و ۵ شنبه هر هفته ساعت دوازدهونیم ظهر به وقت ایران، ساعت ده صبح به وقت اروپای مرکزی و ساعت یک نیمه شب به وقت لس آنجلس خواهد بود. اگر به تلویزیون ماهواره‌ای دسترسی ندارید، می‌توانید از طریق آدرس اینترنتی سایت اندیشه به‌طور زنده و همزمان برنامه‌های تلویزیون دمکراسی شورایی را مشاهده کنید:

www.andishehcom.com

مشخصات ماهواره‌ای کانال تلویزیون اندیشه:

3/4 20000 :Horizontal Symbol Rate 12090:Frequency 25Galaxy :North America
3/4 29900:Symbol Rate 10723 :Frequency ,8Hot Bird :Middle East ,Europe

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی